

قیام امام ایران

زیر نظر شورای نویسندگان

هادی بهراد

فراز و نشیب نهضت ملی ایران

درختان سال گذشته، سه حاشیه با فواصل نسبتاً طولانی هر کدام سهمی در ظهور و نشیب ملی ایران نقش داشته‌اند. دو واقعه با شخصیت و بافت مشترک و سویی در دست درآمد معکوس و این ظاهراً شکست انگیز است.

حادثه اول جنبش مشروطه خواهی است که اتصال آن به مرحله اعلام حاکمیت ملی در متمم قانون اساسی با توجه به غلظت مایه‌های عقب ماندگی، ناآگاهی توده و سطح کهنسال متولیان قدرت طلب مذهبی، از بدایع تاریخ ایران است.

متأسفانه طی هفت دهه نظام ظاهراً مشروطه - بطنی که پوینده نیست - بحث و تحقیق و جستجو در حرکت مشروطه گری ایران بدست همال سپرده شد و حتی منوره آثار ارجحندی نظیر کارهای دریدون آدمیت بدلیل ناهماهنگی نشا با روح این قبیل برداشت‌های روشنگر و بیداری سخن هیچگاه منقذی بیرونی نمل جوان نشانی تا آنجا که ما قاطعیت می توان گفت اکثریت قریب با اتفاق محملین و حتی با مصلح فارغ التحصیلان مدارس عالی مانیز از چند روح این جنبش بزرگ ملی بی اطلاع ماندند. با یک نمونه از این بیخبری و حقاً باید گفت "روایتی - در یکی از مسابقات رادیویی (رادیو تهران) روبرو شدیم که وقتی از یک کسانسیه دانشمندی "ادبیات و علوم انسانی" سؤال کردند: "ملک المتکلمین که بود؟" - جواب شنیدند: "پادشاه عربستان سعودی."

نصفه در صفحه ۳

بیست سال پس از مرگ دکتر محمد مصدق

جانود انگیزی یا ساز رهبر



چند زنده با نام و جاذبه زنده نباشیم اسدوارم، بلکه بیس دارم، نه این آتش خاموش نخواهد شد و مردان بیدار کشور این مبارزه را آندردنیال میکنند تا به آنچه رسیدند.

دکتر مصدق

۱ اردیبهشت ۱۳۶۳ - ۱۲۰۰ سال پس از ولادت او

در صفحه ۳

بازگشت دکتر بختیار از ایالات متحده آمریکا

دکترنا پیور بختیار، رهبر نهضت مقاومت ملی ایران که برای ایراد سخنرانی در شورای روابط خارجی آمریکا، هفته گذشته، به ایالات متحده آمریکا مسافرت کرده بود، سه بار ریس بازگشت.

در اطلاعیه‌ای که از طرف نهضت مقاومت ملی ایران بدین مناسبت انتشار یافت آمده است که دکتر بختیار در روزهای آخر اقامت خود در واشنگتن، به استیقام یک سلسله ملاقات و مذاکره با سیاستمداران آمریکایی پسرداخت و در آخرین روز اقامت در ایالات متحده، با وارث تاج و تخت ایران ملاقات و مذاکره کرد.

در این زمینه، اطلاعیه نهضت مقاومت ملی حاکی است که ضمن این ملاقات دربار، مبارزه با حکومت ملایان بمنظور بازگرداندن حاکمیت نهائی به مردم و استقرار حکومتی بر اساس قانون اساسی بنحوی که ملت ایران را از سلطه استبداد دبرای همیشه حفظ نماید، مذاکره شده است.

در این اطلاعیه همچنین میخوانیم که دکتر بختیار در مدت اقامت در واشنگتن، طرح‌های خود را برای براندازی حکومت ملایان و استقرار دموکراسی تشبیه نمود. بختیار در آدوری کرد که به عظمت و اهمیت وظیفه‌ای که بر عهده گرفته است بتوجهی آگاهی دارد. و در باره براندازی رژیم گفت: ایلات و عناصر و نیروهای مسلح پشت سر ما هستند و هنگامی که زمان عمل فرا رسد، اصناف و بیست و هورا و آریا با منابع و تجارت از ما پشتیبانی خواهند کرد. ضمناً اکثریت روحانیونی که برای مبارزه با خمینی سازمانی مخفی تشکیل داده‌اند، با ما هستند. دکتر بختیار افزود: نهضت مقاومت ملی ایران، صدها هسته، مقاومت مسلح دارد که در داخل ایران فعالیت می کنند و ما در تناس سداوم با آنها هستیم و دوران انتقال قدرت را بنحوی پیش بینی کرده ایم که توانا لیتا ریم چپ افراطی را بتوان مهار کرد.

مصاحبه صدای آمریکا با دکتر بختیار

خبرنگاران بخش فارسی صدای آمریکا در واشنگتن ضمن گفتگویی مفصل و مشروح با رهبر نهضت مقاومت ملی ایسسران، پرسش‌هایی در مورد دستاویج سخنرانی در آمریکا و هدف‌های فوری و دراز مدت نهضت مقاومت ملی ایران در موضوع‌های رهایی و بازسازی ایران بنمیدان آورده‌اند که تا پیور بختیار رضین پاسخ به پرسش‌ها، مواضع نهضت مقاومت ملی را در راه مبارزه بخاطر رهایی ایران و کوشش وقفنا پذیر برای استقرار حکومت قانون و آزادی بیان کرد. این مصاحبه طی سه قسمت در روزهای دوشنبه، سه شنبه و چهارشنبه (سوم، چهارم و پنجم ماه مارس) پخش شده است.

قیام ایران، در شماره آینده آینه متن این گفتگورا به چاپ خواهد رسید.

ملک ایران، کمیته فرانسوی شد، جنگ

ایران و عراق با تشکیل دو کشور

کمیته فرانسوی ضد جنگ ایران و عراق، متشکل از یکصدوسی تن از شخصیت‌های فرهنگی و سیاسی فرانسه، تلاش‌های خود را برای خاتمه دادن به جنگ پرکشتر جمهوری اسلامی و عراق ادامه می دهد.

در تاریخ ۱۷ فوریه ماه گذشته یک هیأت نمایندگی از سوی کمیته فرانسوی ضد جنگ به سفارت عراق در پاریس مراجع کرد و نقطه نظرهای کمیته را در زمینه لزوم پایان دادن به جنگ ایران و عراق با دیدیلماتهای عراقی در میان گذاشت. همین هیأت در تاریخ ۲۴ فوریه با مسئولان سفارت جمهوری اسلامی در فرانسه نیز به بحث و گفتگو پرداخت.

آقای علی شاکری یکی از اعضاء "جنبش ایرانی برای استقرار صلح بین ایران و عراق" در مورد چگونگی تشکیل کمیته فرانسوی ضد جنگ می گوید:

اولین اقدام برای تشکیل این کمیته در ماه مارس سال گذشته انجام شد، زمانی که هواپیماهای عراقی همواره روزها و شب‌ها در سرحداتهای ایران را بمباران می کردند و مردم بی دفاع مجبور بودند شب‌ها از خانه‌ها به بیابانها پناه ببرند. در آن زمان دانشجویان عضو هیأت‌های نهضت مقاومت ملی ایران بمنظور هم‌دردی با هموطنان خود در داخل کشور و اعتراض به بمباران مناطقی مسکونی و بطور کلی ادامه جنگ، به اعتصاب غذای وسیعی در ۵ کشور بزرگ دنیا دست زدند و از افکار عمومی جهان خواستند که مسئله جنگ جمهوری اسلامی و عراق و بمباران شهرهای بی دفاع را مورد توجه جدی قرار دهند. درمی آیین درخواست "جنبش ایرانی برای استقرار صلح بین ایران و عراق" یا همگساری گروهی از شخصیت‌های فرهنگی و سیاسی

شاهنامه
شاهزاده ملی ایرانیان

در صفحه ۶

امریکای لاتین:

جنبش‌های آزادیخواهانه

ماريو وراگاس لوسا، نویسنده پرویی، تاکنون کتاب‌ها و رمان‌های مختلفی نوشته که از آن میان، کتاب "سنام" جنگ پایان جهان حایزه ادبی "پاریس-ریتس-همیگویی" را به خود اختصاص داده است. وی همچنین در ۱۹۶۷ حایزه "سن الملی رمولوگاله گوس" را به خاطر مجموعه کارهای ادبی اش دریافت کرده است.

مصاحبه‌گر، ران ژاک لافای، معاون سردبیر مجله "لاتینود" است و کتابی هم درباره زندگی و آثار اشفاق نواک نوشته است. مصاحبه‌ای که ترجمه کوتاه شده آن را در زیر می خوانید، در شماره ۲۹ مجله "سیاست‌سن الملی" (سایر ۱۹۸۵) انتشار یافته است.

قیام ایران:

گفتگو با وراگاس لوسا نویسنده یک کشور امریکای لاتین (پرو) از این نظر برای ما ایرانیان میتواند جالب توجه باشد که گزارشی مستند از توجه و مبارزات ملت‌های امریکای لاتین برای استقرار دموکراسی و حکومت قانون است. با توجه به اینکه در دهه‌های

آخر، امریکای لاتین خاستگاه دیکتاتوری‌های نظامی و کودتا‌های متناوب بوده است، این حقیقت روشن میشود که ملت‌های دنیا سرانجام رهایی و پیشرفت و دستیابی به رفاه و امنیت را در شیوه‌های دموکراتیک می جویند و برای پیروزی در راه آرمان آزادیخواهی سرانجام موفق میشوند.

نصفه در صفحه ۴

بقیه در صفحه ۱۰

فراز و نشیب نهضت ملی ایران

پنجاه و هفتم

"قیام ایران" تاکنون (طبعاً) بهیم خود طی مقالات پراکنده و مخصوصاً در سلسله بررسی‌های که در سال جاری بمناسبت بزرگداشت سالروز مشروطیت ایران عرضه داشت، به ضرورت رفع این کمبود فرهنگی تاکید کرده است، عمدتاً از این دیدگاه که: تربیت سیاسی یک جامعه که تنها سپهر مصونیت از انحراف‌های ضدملی است، بی بهره از اینگونه منابع تحقیق و تحلیل میسر نیست. بهرحال این نکته است جدا از خط این مقاله و نیازمند بحثی تفصیلی.

- حادثه دوم، جنبش ضداستعماری و ضد استبدادی عصر مصدق است که برجوش و قوت نهضت ملی ایران، پس از یک افت طولانی بعنوان یک عامل نیرومند و تعیین کننده در سرنوشت ملت ایران ظاهر آید.

از این دوره، بخصوص از لحاظ آگاهی ملی و توانا نشیها و ظرفیت‌های نهضت ملی در مقابله با نیروهای بازدارنده، معلومات بی نهایت سودمندی بمیراث مانده است.

ترکیب این نیروها ظاهراً "غریب و غیرعادی بنظر میرسد زیرا از نهایت چپ تا نهایت راست را دربرمیگرفت.

جذب‌شده با تشکیلات فعال و به تعبیری "منحصر بفرد" خود در یافت طبقات کارگری و قشرهای "روشنفکری" و نیز ارتجاع مذهبی با رسوب سنگین و پیوندهای تاریخی و سرانجام قدرت حکومت، با نظام اداری و

سازیرگ نظامی خود و این همه ملهم از پایگاه‌های خارجی، رودرروی نهضت ملی ایران سنگر بسته بودند و می‌جنگیدند و نهضت

تنها و تنها با جاذبه‌های ملی گرا نشی، شبیخون‌های بی دربی را پاسخ می‌گفت و فضای جامعه را دگرگون میساخت و شنیدنی

آنکند، بصورت یک کانون الهام، بر تمام منطقه آسیای باختری و شمال آفریقا و حتی

مناطق از آسیای میانه اثر میگذاشت. تا این جا، چه در عصر مشروطه و چه در عرصه تلاش‌های ضداستعماری و ضد استبدادی سالهای

میان دوره چهاردهم مجلس (محصول اولین انتخابات پس از دوره بیست ساله) و مرداد سال ۳۲، درک سخنی جنبش‌ها و هم‌چنین

انگیزه‌های هیجانات ملی دشوار نیست. رهبری: ملی - جاذبه‌ها: ملی و طبعاً کنش‌ها نیز ملی است.

البته گروهک‌ها و دسته‌ها و عناصری که در مذاب اعتقادات "انترناسیونالیستی" خواه از قماش مذهبی و خواه غیرمذهبی شکل شده‌اند، حق دارند در برابر عظمت بازتاب‌های ملی و وطنی مردم و علی‌رغم جبر حکومتی که به ذرات جوهرش فدا ایرانی است و حتی در قبایل افسون‌هایی که خود یک زمان، در کنار متولیان همین رژیم به مغز نسل جوان و مردم کوجه و با زار خورانده‌اند، تهمت زده و سرگردان بمانند و حتی ناشیانه برای تبیین است از حال و هوای روز، چهره‌ها را با بیزک "ملی گرائی" بیارایند.

شگفتی و بهت زدگی اینان بی سبب نیست زیرا که از باور به "اصالت ملت" خالی‌اند.

وطن را بسخره گرفته‌اند، ملیت را پدیده‌های عارضی و دستاویزی استعماری خوانده‌اند:

اما کسی که برواقعیت و اصالت "ملت" و جاذبه‌های طبیعی ملی ایمان دارد، هرگز از هجوم جامعه به جستجوی ریشه‌ها و پیوندها

چا نمی‌خورد چرا که آنرا انعکاسی طبیعی میداند.

معرکهای "ولایت فقیه" که با انواع افسانه و افسون و برخورد از تمامی وسایط و

فرصت‌های رعب و سرکوب تقلا میکند تا نا فرهنگ خود را بجای فرهنگی قالب کند که

نسل به نسل جریان یافته، غنی شده و به روح بایدار جامعه تبدیل گشته است، از فهم این

واقعیت عاروم است که هویت و فرهنگ ملی یک پدیده‌های عارضی نیست، سرشت و تمام سرشت

یک ملت است و مقابله با آن به تهدید و تلقین میسر نیست.

آخوندهای حوزه‌های ولایت فقیه خاصه در سحر جاکمیت و قدرت نمی‌توانند بفهمند که نسبت

تعلقات ملی با ملت - همان نسبت گرما و آتش است - تا ملتی برجا است، هویت ملی هم

برجا است و بهمین دلیل است که گاه گاه و به مناسبت‌ها، برای اصل تاکید کرده‌ایم که

آحاد هرملت نیز در ارتباط با خاندان ملی خود طبعاً "ملی گرا" هستند، افرادی که

از این کنش طبیعی فاصله میگیرند، از دو گروه جدا نیستند:

مصدق، سرفصل تازه

گروهی که بنا برخواستی، درعین حفظ پیوندهای ملی خود، ناخواسته، مجذوب گرایش‌های

ضد ملی (غیرطبیعی) شده‌اند که در این صورت بازگشت آنها به عوالم طبیعی نا منتظر نیست.

و گروه دومی که بدلائیل مختلف و احتمالاً تحت تاثیر پاره‌ای اتفاقات روانی و اجتماعی

و حتی خاندانی، همانگونه که سلولهای یک بدن می‌پوسند و می‌پژمرند، از یک گروهی

"اصل خود" جدا شده و مرده‌اند، که البته انتظار به احیاء این مردگان غالباً "بیمورد

است. غلطی ایرانی‌گیر بازگشت به هویت و خودشناسی

دقیقاً "پاسخ تعرضی" است که رژیم بقصد امحاء "ملیت و فرهنگ ملی" بیخردانسه بر آن

تاکید میکند. خمینی و سایر ارکان خلافتش در فهم این

واقعیت عاجزند که هر بار، که شغله‌های بدشمنی با ملیت سر میدهند، گروهی را بیدار

و بیدارتر میکنند و میتاراشند. خمینی که بتکرار لافیده است "تمام

بدبختی‌های ما از همین ملی گرائی است" درست است که نظر بر "تیره‌بختی‌های

اجتماعی" دوخته ولی به تعبیری هم حدیث دل گفته است، زیرا که "ملی گرائی" حتی بی بهره از تیغ و قدرت توانا ترین دشمن

استبداد و سلطه‌گری است. برآستی رژیم او از بیداد و جنایت چه کسری

دارد. مگر تاکنون گروهها گروه آدمهارا به "اتهام" ملی گرائی به صلاح خانه‌های خود تحویل

نداده است؟ پس این جوش ایران گیسوی ملی گرائی از چیست؟

جزا زاین است که ملت بدفاع طبیعی از خود برخاسته است، همانگونه که بدن انسان در برابر میکروبها، بدفاع طبیعی مجهز میشود؟

میانه‌ی مطلب، اشاره با بین نکته خالی از سود نیست که لغزش بسیاری از ملیون در قبول

همگامی با ارتجاع مذهبی ناشی از یک فراموشی و خطای با صره در همین زمینه بود. تعبیر

صحیح این است که فراموشی درقبال تاریخ و تجربه، آن خطای با صره را باعث شد.

مصدق با کوله بار سنگینی از تجربه‌ها و مجهز به سلاح روشن بینی و ملی گرائی لحظه‌های

معیارهای تشخیص را از خود دور نمیکشود. و لحظه‌ای چشم از بازیهای آخوند شبعده بساز

برنمیداشت، نسل نگارنده‌ی این سطور، بیاد می‌آورد که مصدق تا کجا در کمال هوشمندی

آخوند را اصلاح را درعین مراقبت تحمل کرد و کجا یعنی در چه لحظه‌ای (کلمه‌ی لحظه

مبالغه آمیز نیست) بر سرش کوفت و لاشه اش را از میدان بدور انداخت.

این آزمون تاریخی متأسفانه در یکی از مراحل حساس زندگی از یاد رفت و مصیبت را شالوده

ریخت. اما آنجا که خطای با صره ب مردم کوچوب و با زار

دست میدهد، انصاف میگوید، شرایط اجتماعی و سیاسی حاکم را نیز نباید نادیده گذاشت

و گذشت. خمینی تا پیش به ایران نرسید، بخصموص در

روزهای سرنوشت ساز هرگز بدشمنی با ملی گرائی دم برنیاورد - بدیهی است اگر کسی به آشکار

مکتوب او و پیشا پیش دست بیافتت حالا اگر

نگوئیم بییقین دست کم می‌توانیم گفت، تردیدی در ذهن او میجوئید که نکند پیرمرد

خنجری در زیر ردا پنهان کرده باشد؟ و اگر زمیننه برای بحث آزاد و دادوستد فکر

فراهم بود مسلماً "این تردید در کثیری از نسل جوان به یقین مبدل میشد. ولی میدانیسم

که چنین فرصتی هرگز در کار نبود. چکیده موضوع، این است که تروریسم و اختناق

"فقا هتی" محصول کنش نارضا نشیهای عمومی بسوی قالب منحصر بفرد مبارزه بود که

آخوندها و پیمانبریهایی خلقی و شالوده‌های ارائه میدادند.

در این روزگار که اتفاق همه‌ی نیروهای ملی در یک جبهه‌ی وسیع میهنی شرط بی چون و چرای

پیروزی است، اگر غرض‌ها و یا هرچه مانع ابراز شجاعت اخلاقی است (ومثلاً "رودر با یستی

از خود و یا غرور بی پایه و ...) از ذهن همه‌ی ما زدوده و زلال وجدانها یمان ظا هر

شود قطعاً در پذیرش این واقعیت بیرون از مرزهای بلید فردپرستی - درنگ نخواهیم کرد

که بختیار در تشخیص "بدل" از "اصل" آن روزهای هولناک و تیره ظرفیت

فوق العاده‌ای از خود نشان داد.

اعتراف به واقعیت‌ها، از سنخ حق پرستی است. حالا هرکس مغتا راست در برابر واقعیت،

چشم ببیند و یا چشم بگشاید. در این باره حتی به جدل نشستن بهتر و شایسته تر و انسانی تر

از درخود تنیدن است، چرا که پای سرنوشت و طلب ملتی در میان است و ما چرا از "ما" گذشته است.

درخشش تاریخی

تجلی روزافزون عواطف ملی در قعر گرداب اختناق بدتنهایی شاهده صادق بر اصل است

ملی گرائی است. با زتاب طبیعی ملت، در مقابل تعرض یک عنصر

بیگانه‌است. آخوند قدرت طلب، تحفه‌ای آورده است که در

جهاز هاضمی "ملت" قابل هضم نیست. ناچار بزور توسل جسته است. با سر نیزه و

رعب زندان و تهدید مرگ تلاش کرده است تا مدارس را با وسواس تمام از هراتری که نقشی

از تعلقات ملی با خود دارد، خالی کند. رادیو و تلویزیون و مطبوعات و مسجد و نماز

و روضه را بکار نشر و تزیین نا فرهنگ خود گرفته است. بدبانه‌ی طاغوت زدایی با هر جلوه‌ای از زیبائی،

با هر چه به خلایقیت و نلطیف ذهن مددی میدهد، اعلان جنگ داده است.

بیست سال پس از مرگ دکتر محمد مصدق: ۱۳۴۵-۱۳۶۱

جاودانگی یک رهبر



دکتر مصدق در سازمان ملل



متن آخرین دفاع دکتر مصدق
در برابر دادگاه نظامی

رئیس: چنانچه تذکر داده شد، به آخرین دفاع بپردازید و یقین است آنچه خارج از موضوع باشد تأثیری در کار دادرسی شما نخواهد داشت. و نیز چنانچه مطالبی برخلاف مصالح کشور و قانون اساسی و دیانت اسلام گفته شود، جلوگیری خواهد شد.

دکتر مصدق: ملتزم هستم چنین کاری نکند آقا من کی خلاف قانون اساسی و مذهب حرف زده‌ام؟
[در این وقت که دکتر مصدق قصد داشت لایحه آخرین دفاعش را بخواند، منشی دادگاه گفت: «ایسن را که می‌خوانید لایحه است» دکتر مصدق جواب داد: «نه لایحه نیست؛ شبه لایحه است و شما لطفاً یادداشت فرمایید.»]

در دوره دیکتاتوری احتیاج به توسعه اختیارات شاه نبود، چون در آن رژیم هیچ کس قادر نبود حرفی بزند و سخنی اظهار نماید؛ چنانچه احتیاج به وضع قانون بود در مجلس شورای ملی بدون تأخیر می‌گذشت. ولی بعد از سقوط دیکتاتوری، اقتداری که پادشاه داشت تدریجاً از بین می‌رفت. در دوره سیزدهم تقنینیه چونکه تمام نمایندگان آن از انتخاب شدگان دوره دیکتاتوری [بودند] و متفقین هم تازه وارد این مملکت شده بودند، حس اطاعت در آنها بیشتر محسوس بود. ولی در دوره چهاردهم تقنینیه که انتخابات طهران نسبتاً آزاد بود این حس اطاعت در مجلس کمتر دیده می‌شد و امور بر طبق نظریات بعضی اشخاص نمی‌گذشت و آنها که از قدرت پادشاه استقبال می‌کردند راضی نمی‌شدند که از قدرتش چیزی کاسته شود و برای تقویت پادشاه بعضی راه‌هایی در نظر گرفتند: اول - اینکه مجلس سنا که از اعیان و اشراف مملکت تشکیل می‌شود و نصف نمایندگان آن را هم پادشاه معین می‌کند و از اول مشروطیت هیچ‌گاه تشکیل نشده بود به وجود آید تا هرگاه مجلس شورای ملی تصمیمی اتخاذ نمود که موافق با سیاست آن اشخاص نبود مجلس سنا بتواند آن را جبران کند.

دوم - چنین صلاح دانستند که یک مجلس مؤسسانی هم تشکیل شود و در اصل چهل و هشتم قانون اساسی تجدیدنظر کند و به پادشاه حق بدهد [که] هر وقت خواست یک یا هر دو مجلسین را منحل کند و دلیل انحلال هم در فرمان انتخابات مجلس بعد ذکر شود. و این یک تهدیدی باشد که اگر پادشاه به انجام کاری اشاره نمود، نمایندگان تمرّد نکنند و بدانند که تمرّد آنها سبب خواهد شد که پادشاه مجلس را منحل کند و تمام زحماتی که برای استفاده از یک دوره نمایندگی متحمل شده‌اند از بین خواهد رفت.

سوم - مجلس مؤسسان فقط به تجدیدنظر در اصل چهل و هشتم قناعت ننمود و اجازه داد که بلافاصله بعد از افتتاح دوره شانزدهم تقنینیه مجلس شانزدهم با مجلس سنا یک مجلس مؤسسان سومی تشکیل دهند و در بعضی از اصول قانون اساسی تجدیدنظر کنند و یک اصل دیگری هم به قانون اساسی بیفزایند که بر طبق آن پادشاه با هر قانونی که از مجلسین بگذرد و موافقت نکند از حق وتو استفاده نماید یعنی آن قانون را توشیح نکنند و نتیجه این بشود که آن قانون بلااثر شود. که چند روز قبل از افتتاح مجلس شانزدهم که من به نمایندگی در آن مجلس از طرف اهالی طهران مفتخر شده بودم به پیشگاه ملوکانه تشرّف حاصل کرده و درخواست نمودم که در تشکیل مجلس مؤسسان سوم چندی تأخیر فرمایند و به مورد اجابت رسید و پس از چند روز که از افتتاح دوره شانزدهم گذشت خواستند مجلس مؤسسان را دعوت کنند، چون مدتی که در ظرف آن می‌بایست تشکیل شود منقضی شده بود مؤسسان تشکیل نشد. و یکی از روزها که شرفیاب شدم فرمودند تو می‌دانستی و این کار را کردی. در صورتی که من به هیچ وجه اصل چهل و هشتم جدید را مطالعه نکرده بودم. و هر چه بود این کار به نفع مملکت گذشت.

در اواسط دوره شانزدهم تقنینیه ماده واحده راجع به ملی شدن نفت از مجلس گذشت. پس از آن مجلس شورای ملی کمیسیون نفت را که مرکب از هجده نفر نمایندگان آن دوره بود مأمور کرد که مواد اجرائیه ماده واحده را نیز تهیه و تقدیم مجلس کنند. اشخاص مخالف با ملی شدن صنعت نفت می‌خواستند قبل از اینکه ماده اجرائیه به تصویب مجلس برسد، دولت آقای حسین علاء استعفا دهد

و شخص مهبودی را روی کار بیاورند که تمام کارهای راجع به ملی شدن نفت را از بین ببرد و خشتی کند. اینجانب به محض اطلاع از این تصمیم، ماده ۹ را از تصویب کمیسیون نفت گذرانیدم ولی قبل از اینکه در مجلس تصویب شود دولت علاء استعفا داد و نظر اعلیحضرت این بود که شخص مهبودی دولت را تشکیل دهد و مخصوصاً همان ساعتی که مجلس رأی تمایل می‌داد شخص مهبودی در پیشگاه همایونی بود برای اینکه و کلا در رأی تمایل تکلیف خود را بدانند. ولی مجلس شورای ملی و مجلس سنا هر دو به من رأی دادند و آن کار نشد و من دولت را تشکیل ندادم تا ماده پیشنهادی کمیسیون نفت از تصویب مجلس گذشت.

بعضی اشخاص می‌خواستند که دولت اینجانب هر چه زودتر سقوط کند و چنین تصور می‌کردند که بعدو جهت عمر دولت اینجانب زیاد نخواهد بود:

اول - اینکه بدون عواید نفت دولت نمی‌تواند مدت زیادی دوام کند.

دوم - دولت ایران مجبور خواهد شد که در مراجع بین‌المللی حاضر شود و جواب بدهد. به محض اینکه در آن مراجع شکست خورد قهراً افکار عامه ایران یا او مخالف می‌شوند و بالنتیجه از بین می‌رود. و این کار شد و نتیجه معکوس داد. در شورای امنیت دولت ایران غالب شد و در دیوان بین‌المللی دادگستری هم طرف را محکوم نمود. و چون بعضی اشخاص دیدند اگر به دولت مجال داده شود تدریجاً وضعیت اقتصادی ایران طوری خواهد شد که بدون عواید نفت هم کار مملکت بگذرد، همچنان که قرونی مملکت بدون عواید نفت خود را اداره می‌کرد.

اینجانب نمی‌خواهم عرض کنم که عواید نفت خدمت بزرگی به اوضاع اقتصادی مملکت و بالا بردن سطح زندگی مردم نمی‌کند بلکه می‌خواهم این را عرض کنم که عواید نفت وقتی برای ما مفید است که آزادی و استقلال ما از بین نرود، یعنی مملکت را با عواید نفت معامله نکنیم. معروف است که شخصی خواست غلام سیاهی را بخرد. به او گفت قیمت تو چند است؟ غلام گفت هزار دینار. خریدار داد و او را خرید. پس از آن گفت آلبند و مافی یدیه کان لمولاه. برای ما چه فایده‌ای متصور است از اینکه از عواید نفت چیزی به ما برسد و آن را هم نتوانیم به میل و اراده خود مصرف نماییم؟ من به کرات گفته‌ام که یک خانه خراب که مالک بتواند از حق مالکیت خود استفاده کند به از قصوری است که در آن سکنی کنند ولی نتوانند در خانه دخل و تصرفی بنمایند.

بعضی اشخاص چنین تصور می‌کرده‌اند که اگر ما خود را از عواید نفت مستغنی کنیم دول دیگر هم برای رسیدن به آزادی و استقلال به ما تاسی می‌کنند، و در نتیجه آنها از عواید نفت و از دخالت در امور آن دول محروم می‌شوند. در مورد ایران سه چیز مد نظر بود:

(۱) از نظر اقتصادی - اگر دولت ایران می‌توانست به تهضت میلی خود ادامه دهد، سایر کشورهای نفت‌خیز هم تدریجاً از آن درس می‌گرفتند. و این کار برای دولی که از نفت آنها استفاده می‌کنند ضرر داشت و آنها مجبور بودند که قضیه را با ما حل کنند.

(۲) از طریق سوق الجیشی - عقیده من این بود که ما عملاً جزو بلوک غربی هستیم ولی رسماً نباشیم بهتر است. از نظر وضعیت جغرافیایی مصلحت ایران در این است که بیطرفی خود را حفظ کند چونکه قبل از وقوع یک جنگ احتمالی بلوک غربی نمی‌تواند با ایران هیچگونه کمک افراد نظامی بکند. چنانچه جنگی روی داد و خواستند بیطرفی ایران را نقض کنند، آن وقت به ما کمک کنند. در این صورت چه قبل از وقوع جنگ ما جزو بلوک غربی باشیم چه بعد از اعلان جنگ هر دو مساوی است. اگر حمله‌ای به ما نشد بیطرفی ایران هم در صلاح خود اوست و هم در صلاح بلوک شرق و غرب هر دو. و بعد از جنگ هم هر یک از دو بلوک که فاتح شوند می‌خواهند دنیا را تحت تسلط خود قرار دهند و به آزادی و استقلال هیچ یک از ملل واقعی نمی‌نهند و برای آن احترامی قایل نمی‌شوند. بلوک شرق و غرب به منافع و مصلحت ملل کوچک توجهی ندارند و تا در ممالک ضعیف

امریکای لاتین:

جنبش های آزادیخواهانه

بفصلنامه

ران زاگ لافای - در کشور سا، ب، رو، به تازگی آقای آلن کارسیا که خود را سرفیخواه می داند به ریاست جمهوری رسیده، سناحه آرزویی برای وی و حکومتش دارد؟

ما ریو وارگاس لوسا - طبیعتاً آرزومندم که در ماوریت تقریباً تا ممکنش موفق شود. در واقع حکومت جدید پیش از هر چیز بایده حفاظت از رژیم برده را در کدبه آن امکان داده بر سر کار بیاید. وظیفه این حکومت آن است که دموکراسی پرو را صحیح و سالم تحویل جانتیسن آینده خود بدهد و در صورت امکان آن را تقویت کند و از شر دشمنان اصلی اش، یعنی نیروهای برانداز از یکسو و فساد دستگاه از سوی دیگر، خلاص سازد. علاوه بر این اگر حکومت بتواند راه حلی برای بدهکاری های دولت بیابد، در آن صورت خدمت بزرگی کرده است. البته دشوار است اما بزرگ برنده ای که حکومت در اختیار دارد این است که اکثریت پارلمان با اوست و رئیس جمهوری هم همه امکانات لازم برای عملی کردن برنامهاش را دارد.

ز. ل. - سازمان سانیته لومینو تاحه اندازه می تواند آیمده سرو را تهدید کند؟

م. و. ل. - بدون شک خطرش را نباید دست کم گرفت. ولی من تصور نمی کنم که اکثریت مردم پرو به حمایت از سانیته لومینو بپردازند. البته این سازمان از تعدادی آدم های متعصب مضم تشکیل شده و می تواند با ادامه عملیات قهرآمیز به تدریج تیشه به ریشه دموکراسی بزند. آن هم از دو طریق: از سویی با ایجاد فساد بی اعتمادی و اضطراب و نا امنی به گوت های مردم به تدریج بیرون دادن دموکراسی شک ببرد و خواهان اتخاذ شیوه های خشن و نظامی شوند، و از سوی دیگر با دامن زدن به تحریکاتی که موجب تجزیه درونی دموکراسی و افتادن آن به سیر قهقراپی بشود، بخصوص که می دانیم دموکراسی هنوز در کشورهای آمریکای لاتین بسیار شکننده و آسیب پذیر و جانیفتاده است. برای نمونه، وچنان که می دانید، ارتش ها و نهاد های پلیسی و قضایی در آمریکای لاتین دارای سنت های دموکراتیک نیستند و از آن هم بدتر عادت ندارند مقصران را وقتی را به کتف برسانند بلکه معتاد به اعمال خشونت و اغلب اوقات فساد هستند. به همین جهت هم فعالیت گروه تروریستی سانیته لومینو بهترین بهانه است برای هرگونه سوء استفاده از قدرت، زیر پا گذاشتن قانون، اعمال شکنجه و ارتکاب جنایات مختلف در این دستگاه ها. به طور کلی باید بگویم که در رابطه با آیمینسده آمریکای لاتین، هرگونه حرکت تروریستی نوعی شمشیر داموکلس است و باید آن را محکوم کرد.

ز. ل. - ممکن است درباره ریشه های تاریخی این جنبش تروریستی انقلابی که با مدای بلند خود را مارکسیست اعلام می کند توضیح مختصری بدهید؟

م. و. ل. - داستان برمی گردد به اوایل سال های شصت و بخصوص پس از پیروزی انقلاب کوبا که ایدئولوژی انقلاب شیوع پیدا کرده بود. در این هنگام، در درون همه جنبش های افراطی چپ، خونت انقلابی به عنوان تنها راه حل مسائل آمریکای لاتین تلقی می شد. سرانجام این روند، پدید آمدن سازمان سانیته لومینو است که رهبران در واقع پیل بوت های آمریکای لاتین هستند و می خواهند نوعی "بنیادگرایی" انقلابی را بر این سرزمین تحمیل کنند. در سال ۱۹۶۳ انشعاب مهمی در میان کمونیست های آمریکای لاتین روی داد و آنان به دو شعبه طرفدار چین و طرفدار شوروی تقسیم شدند. پس از آن شعبه طرفدار

چین خودش به سازمان ها و گروه های کوچک تری منشعب شد که یکی از آن ها همین سازمان سانیته لومینو است. حکومت بوزیدنت بلونده که پس از دوازده سال دیکتاتور می به قدرت رسیده بود و خواهان استقرار دموکراسی بود از آنجا که به نظامیان اعتماد نداشت در مبارزه علیه چریک ها از آنان کمک گرفت و حتی نیروهای انتظامی را از مناطقی که تروریست ها فعال بودند، برداشت. در حال حاضر، منطقه ای که سانیته لومینو در آن عملیات خود را به پیش می برد، حدود صد هزار کیلومتر مربع را دربر می گیرد و روشن است که برای کنترل دقیق آن به وجود هزاران سرباز نیاز هست. سانیته لومینو که غلبه یافتن بر تروریسم به این آسانی ها هم نیست.

حب افراطی، ضد دموکراسی

ز. ل. - آیا سانیته لومینو کمک های خارجی هم دریافت می کند؟

م. و. ل. - تاکنون هیچکس نتوانسته ثابت کند که این سازمان از نیرویی خارجی، مثلاً شوروی یا چین ویا کوبا، کمک می گیرد. کمک چین به آن تقریباً غیر محتمل است چرا که یکی از اهداف اصلی موردمله چریکی این گروه، اغلب سفارت چین بوده است. سانیته لومینو در تئوری، هیچ کشوری را تأیید نمی کند، همه را تجدیدنظر طلب می داند و تنها خود را به عنوان ادا دهنده مارکسیسم - لنینیسم قبول دارد. اما در عمل، همه می دانیم که این جور سازمان ها با ایجاد مانع بر سر راه استقرار دموکراسی، آن هم در منطقه ای که قدرت های بزرگ جهانی بر سرش کما کما دارند، در واقع به منافع کمونیسم بین المللی خدمت می کنند.

ز. ل. - به عقیده شما حکومت می توان در برابر این وضع مقاومت کرد و از آن خارج شد؟

م. و. ل. - در زمان دیکتاتوری، همه نهاد های دولتی فاسد بودند. رژیم دموکراتیک هنگامی که بر سر کار آمد با خطر تروریسم از کینو و بحران اقتصادی از سوی دیگر نیز روبرو شد. البته اکنون پس از انتخابات اخیر می توان نسبتاً خوشبین بود، زیرا همین که مردم پرو در انتخابات شرکت وسیع کردند و خواهان دموکراسی شدند نشان می دهد که با تروریسم مخالف اند. سانیته لومینو انتخابات را تحریم کرد و گویند مردم را از شرکت در آن باز دارند، به این منظور حتی در منطقه "سی پورا" انگلستان دست چند دهقان را بریدند. با این حال تنها هفت درصد از مردم در انتخابات شرکت نکردند و این در تاریخ پرو بی نظیر است.

ز. ل. - آن کشورهای آمریکای لاتین که هنوز به دموکراسی روی نیاورده اند کدامند؟

م. و. ل. - تعدادشان بسیار کم است: پاراگوئه، هائیتی (پرو) و شیلی که البته نمونه های شرم آوری هستند. ولی بهتر است از کشورهای صحت کنیم که در آن ها دموکراسی پدید آمده، درجا مع ریشه دوانده و بیطرفت های حتمگیری به بار آورده است. مثلاً همین جمهوری دومینیکن را در نظر بگیرید. اکنون بیست سال است که پس از سال ها دیکتاتوری، اس کور به دموکراسی گذار کرده و همواره انتخاباتی درستکارانه و بدون تقلب در آن صورت می گیرد و احزاب مختلف یکی پس از دیگری به قدرت می رسند و بحران ها را از میان برمی دارند. امروزه همه گرایش ها در این کشور، از کمونیست ها گرفته تا نظامیان، که هر دو از لحاظ

سنتی فدموکرات بوده اند، به پشتیبانی از رژیم برده خفته اند. در ونزوئلا دموکراسی چنان استحکام یافت که احزاب چپ میانه و راست میانه نود درصد آرا را به دست آورده اند. حال آن که افراطی ها تقریباً هیچ نماینده ای در مجلس ندارند. سنت دموکراسی در کلمبیا از این هم دیرینه تر است و به رغم مسائل جدی، بایدار مانده است. کولستاریکا نیز اکنون دیر زمانی است که به رژیم های طرفدار آزادی پیوسته است...

ز. ل. - رژیم شیلی نمونه نوعی رژیم دیکتاتوری است که همه خواهان سرنگونی آن هستند. آیا به نظر شما حکومت آلمده در سنج آمدن این وضع معما محلول نیست؟

م. و. ل. - راستی، سالوادور آلنده انتخاب شده بود برای این که سیاست سوسیالیستی خویش را درجا چوب دموکراسی به پیش برد تا این که علیه نظام دموکراسی انقلاب کند. متأسفانه کوشش او در این جهت اخیر بود و برای همین هم به هرچ ورج اجتماعی دامن زد و شرایط را برای کودتای دامن فراهم ساخت. البته رژیم کودتا هم نتوانست مسایل جامعه را حل کند و امروزه وضع اقتصادی شیلی واقعاً فاجعه آمیز است. آلمده به نظام دموکراتیک ضربه های زد، اما پیروشه همان باقی مانده اش را هم ناپسود کرد.

ز. ل. - شما حدراه طلی در مقابل سلی می بینید؟

م. و. ل. - شیلی باید به همان راهی بروه که او رو گوئه رفت، یعنی انتخابات آزاد صورت بگیرد، نظامیان از قدرت کنار بروند و احتمالاً عضو عمومی داده شود. در پرو هم سرانجام نظامیان مجبور شدند به انتخابات تن در دهند و بعد هم برگشتند به بادگان هایشان. این بهترین و ممکن ترین راه حل است. مهم این است که نباید گذاشت که گروه های افراطی چپ به تنهایی معرف مبارزه علیه دیکتاتوری باشند.

ز. ل. - در این رابطه نقش کلیسا چه می تواند باشد؟ امروزه از الهیات آزادیبخش خیلی صحبت می شود. آیا شما در این گرایش خنری نمی بینید؟

م. و. ل. - "الهیات آزادیبخش" را می توان به دیواری تشبیه کرد که از آجرهای رنگارنگ و بسیار متفاوتی تشکیل شده باشد. بنا بر این نمی توان آن را یکدست و یکپارچه دانست. البته این حقیقت دارد که کلیسا در آمریکای لاتین از لحاظ اجتماعی و سیاسی، از دیرباز طرفدار وضع موجود بوده و گاهی اوقات هم فعالانه از برخی رژیم های دیکتاتوری حمایت کرده است. به این ترتیب اگر منظور از "الهیات آزادیبخش"، آگاهی یافتن بر مسایل اجتماعی و اقتصادی، نفرت از ظلم و پیداد و خلاصه همبستگی با محرومان باشد، بسیار هم مثبت است. اما مسئله اینجاست که در میان طرفداران این "الهیات آزادیبخش" کسانی هستند که معتقدند برای خروج از وضعیت نکتب یا موجود، کاتولیک ها باید در جهت انقلاب مارکسیستی - لنینیستی فعالیت کنند. این دیگر دیوانگویی است. نخست به این دلیل که در هیچ کشور کمونیستی شاهد سعادت مردم و برابری و عدالت اجتماعی نیستیم، و دوم از این جهت که کلیسا با نفوذ عمیق در آمریکای لاتین نخواهد با تمام قدرتش به طرفداری از کمونیسم برخیزد، آن وقت فاجعه روی خواهد داد. نمونه افراطی این اتحاد را می توان در نیگاراگوئه دید. ارنستو کاردنشال در یکی از شعرهای می گوید: "سرزمینی که احکام خداوند در آن واقعاً اجرا

شود، همانا جامعه کمونیستی است". این هم احقانه است و هم بخصوص خیلی خطرناک.

حکومت اسلامی خطرناکتر از کمونیسم

ز. ل. - در این زمینه شاهد هستیم که برخی از نیروهای اسلامی مسلحانه به جنگ با کمونیسم برخاسته اند. آیا این راه می توان راه حل مسئله دانست؟

م. و. ل. - راستش را بخواهید دنیای اسلام مرا بسیار نگران می کند چرا که می بینم نگرشی متعصبانه و قشری از دین در آن حاکم است. اگر من مخالف کمونیسم هستم نه تنها به این دلیل است که در عمل بی کفایتی در حل مسائل از خود نشان داده، بلکه همچنین به این خاطر که خلایق انسان ها را، که تنها در آزادی ممکن است، ناپسود کرده است. من موافق نیستم کسیه در مبارزه با کمونیسم از هر شیوه ای استفاده شود. من هیچ امتیازی در این نمی بینم که کشوری از یک رژیم کمونیستی به رژیم مثل لیبی یا ایران تغییر کند. هر دو نوع این رژیم ها از نظر من دو روی یک سکه اند و من آن ها را زهری مرگ آور برای بشریت و معنویت بشر می دانم. اگر ما واقعاً به آزادی اهمیت می دهیم، باید هم در مقابل کمونیسم و هم در برابر دیکتاتوری های مذهبی مقاومت کنیم. من به نوبه خود، برای رسیدن به رژیم مذهبی انگیز پیون علیه کمونیسم مبارزه نمی کنم، بلکه خواهان آزادی در همه شکل ها پیش هستم. فراموش نکنید که آمریکا لاتین در این زمینه گذشته بسیار تریه ای دارد چرا که در طول سقرن تمام قدرت های مذهبی انتشار رمان ادبی را در این منطقه ممنوع کرده بودند چون گمان را شورشگرانه و براندازنده می دانستند.

ز. ل. - به نظر شما موج دموکراتیکی که دارد آمریکای لاتین را دربر می گیرد می تواند پایدار بماند؟

م. و. ل. - فکر می کنم که می تواند. وقتی به مردم متوسط آمریکای لاتین فکر می کنم خوشبینی ام افزایش می یابد چرا که خنثیاری سیاسی بی نظیری از خود نشان داده اند. در مقابل، هنگامی که به پیشاهنگان روشننگرمان می اندیشم دچا بدبینی می شوم چرا که متأسفانه در مقابل بی باکیها و عقابانه، هنوز از نظریات دولویزیک خیلی محدودنگر هستند و در میان نشان مارکسیسم - لنینیسم هنوز هم رواج دارد.

ز. ل. - به چه دلایلی پیشرفت نخست وزیری را که مرزیدنت بلونده به سنا کرده بود رد کردید؟

م. و. ل. - به نظر من، نویسنده ای که کار ادبی خود را از همه چیز مهم تر می داند، نمی تواند آن را قربانی کار دیگری کند. یک روشنفکر باید استقلال خویش نسبت به قدرت سیاسی را حفظ کند. این استقلال می تواند به افکار و عقاید روشنفکران وزن و اعتبار ببخشد و احتمالاً باعث شود که موثر واقع شوند.

(*) - این مصاحبه پس از برکناری و فرار دووالیه، دیکتاتور هائیتی، انجام گرفته است. مترجم.

رادبو ایران ساعت های سخن برنامه

برنامه اول
ساعت ۷/۳۰ تا ۸/۳۰ و ساعت ۱۷ تا ۱۸ به وقت تهران: روی امواج گونا، رمدیه های ۲۵ متر (فرکانس ۱۱۷۵۰ کیلوهرتز)، ۳۱ متر (فرکانس ۹۵۸۵ کیلوهرتز)، ۴۱ متر (فرکانس ۷۱۷۰ کیلوهرتز) و ۹۲ متر (فرکانس ۳۳۶۷ کیلوهرتز).

برنامه دوم
ساعت ۶ تا ۶/۵۵ روی امواج کوتاه رمدیه های ۲۵ متر (فرکانس ۱۱۶۴۰ کیلوهرتز) و ۳۱ متر (فرکانس ۹۴۰۰ کیلوهرتز) و ساعت ۲۲ تا ۲۲/۵۵ به وقت تهران: روی امواج کوتاه رمدیه های ۲۵ متر (فرکانس ۱۱۶۴۰ کیلوهرتز) و ۱۹ متر (فرکانس ۱۸۶۵ کیلوهرتز در ساعت اول).

مصاحبه با حافظ اسد :

مسائل ما با جمهوری اسلامی

لیبراسیون - همه متحدان سوریه در لبنان حواسشان را استعفا می‌دهند اما این وجود شما همچنان از او حمایت می‌کنید. آیا دلیل از جمله این نیست که وی در واقع "خط قرمز"ی است که نه آمریکا و نه واتیکان هیچکدام مایل هستند لبنان از حد آن فراتر برود ؟

حافظ اسد - پشتیبانی ما از مشروعیت قانونی در لبنان به هیچ "خط قرمز"ی بستگی نداشته و ندارد، مگر به خطی که مبین تفاهم و صلح در لبنان باشد و چنین "خطی" است که اساس توافق و یا عدم توافق ما را با سایر نیروهای خارجی در لبنان تعیین می‌کند. در این جا از فرصت استفاده کرده تا کید می‌کنم که طی سال‌های اخیر ما عدم توافقی اساسی با فرانسه در این مورد نداشته‌ایم. در جریان سفر فرانسوا میتران به دمشق ما بر سر تحلیل اوضاع لبنان و در رابطه با آنچه برای این کشور مفید می‌دانیم، با هم اختلافی نداشته‌ایم.

لیبراسیون - این نکته را چگونه توضیح می‌دهد که ناراضیان سازمان آزادیبخش فلسطین نتوانستند آن طور که شما حساب می‌کردید مقبول مردم فلسطینی مناطق اشغال شده واقع شوند؟ علاوه بر آن اکثر کشورهای عربی هم ظاهراً از آن حمایتی نمی‌کنند و به سازمان آزادیبخش یا سرعرب‌ها وفادار مانده‌اند.

حافظ اسد - اکثریت سازمان‌های فلسطینی که پیشا هنگام مبارزه برای فلسطین هستند، یک خط مشی سیاسی مبارزاتی در پیش گرفته‌اند. فلسطینیان، و علاوه بر این خلق‌های عرب، از این سازمان‌ها که محبوبیت زیادی هم دارند تبعیت می‌کنند.

لیبراسیون - چند ماه پیش نظامیان سوریه و عراق در مرز دو کشور با هم ملاقات کردند. آیا تماس‌های شما با عراق ادامه خواهد داشت ؟

حافظ اسد - این ملاقات‌ها مستلزم آن نبود که ملاقات‌های دیگری در سایر سطوح صورت گیرد.

لیبراسیون - سگفتگو با عراق از این حد فراتر نخواهد رفت ؟

حافظ اسد - اوضاع کنونی اجازه نمی‌دهد.

لیبراسیون - دیدگاه شما در مورد صلح در این منطقه رها چنان است ؟

حافظ اسد - ما خواهان صلح عادلانه‌ای هستیم که امکان بازپس گرفتن سرزمین‌های اشغال شده توسط اسرائیل و احقاق حق خلق عرب فلسطین را بدهد. صلحی که در آن فلسطینی‌ها با آزادی تمام درباره سرنوشت خود تصمیم بگیرند و دولت مستقل خویش را تحت لوای سازمان آزادیبخش فلسطین تشکیل دهند. راه رسیدن به این صلح تشکیل کنفرانسی بین المللی زیر نظر سازمان ملل و با شرکت دوا بر قدرت و احتمالاً برخی از دیگر کشورهای خارج از منطقه یعنی کشورهای اروپایی و جز آن است. قطعاً همه کنفرانسی اخیر سران کشورهای عرب در شهر FCOS قس شوکت دولت‌های عضو شورای امنیت سازمان ملل را در کنفرانسی یاد شده پیش بینی می‌کند. در حال ما فکر نمی‌کنیم که اسرائیل به دنبال یک صلح حقیقی باشد. ما معتقدیم که اسرائیل جداً در پی آن است که دولت‌های را از سواحل رود نیل تا فرات گسترش دهد. اسرائیل خیال می‌کند که خدا وعده ایمن سرزمین را به او داده و بنا بر این باید آن را به چنگ آورد. چند سال پیش اسحاق شامیر در پاسخ به یک خبرنگار که از وی پرسیده بود چرا مرز دولت اسرائیل را مشخص نمی‌کند گفته بود که این مرز از دیرباز تعیین شده است. موشه دایان، گلدا مایر و سایرین هم اظهاراتی شبیه به این کرده‌اند. به این ترتیب چگونه می‌توان باور کرد که اسرائیل خواهان دولتی گسترده از نیل تا فرات نیست در حالی که همیشه

خواهان آن بوده و فرزندان کشور را در این جهت تعلیم می‌دهد ؟

تعادل استراتژیک

لیبراسیون - شما اغلب باطله‌ها را داشته‌اید که بدون برقراری یک تعادل استراتژیک با اسرائیل، نمی‌توان صلح را در منطقه برقرار کرد. چگونه می‌خواهید به چنین تعادلی دست یابید ؟

حافظ اسد - مادام که اسرائیل احساس می‌کند دارای وسایل و امکانات بیشتر از همسایگانش است، حقیقتاً هم مشکل بتوان در منطقه صلح برقرار کرد. تعادل استراتژیکی که ما به آن تمایل داریم و برای رسیدن به آن کوشش می‌کنیم، تعادلی است که می‌بایست میان سوریه و اسرائیل وجود داشته باشد. این مستلزم آن است که کشور ما در زمینه‌های فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و همچنین در زمینه سیاسی و نظامی پیشرفت‌های سریعی بکند.

لیبراسیون - آیا این مسئله که اسرائیل دست به زدن هواپیماهای لیبی حامل سمیت‌های شیمیایی می‌زند می‌تواند موجب عملیات تلافی جویانه‌ای از جانب شما شود ؟

حافظ اسد - شاید، اما ما به هواپیماها و هدف‌های غیر نظامی حمله نخواهیم کرد. در حال، هر روز نبردهایی میان سوریه و اسرائیل در اینجا و آنجا و مثلاً در لبنان روی می‌دهد.

لیبراسیون - آیا شما حاضرید در کنفرانسی از سران عرب شرکت کنید که دستور جلسه‌اش بازبزرگ کردن مرز در کشورهای عرب باشد ؟

حافظ اسد - ممکن است در آن شرکت کنم، اما مطمئناً تا هنگامی که مصر در قید بند توافق‌های کمپ دیوید باقی بماند یا پذیرش دوباره آن موافقت نخواهم بود. مصر دیر یا زود دوباره به جهان عرب خواهد پیوست، اما تنها زمانی چنین خواهد شد که این مانع را از سر راه بردارد. در واقع به نظر نمی‌رسد که مصری‌ها از تحول اوضاع در این کشور چندان راضی باشند. این با صلاح قرار داد صلحی که مصر با اسرائیل امضاء کرده است مانع از آن نشد که کشور اخیر از لحاظ نظامی تقویت شود. اسرائیل امروز از زمان انعقاد بیمان کمپ دیوید خیلی قوی تر شده در حالی که مصر به طرز چشمگیری ضعیف تر شده است و این بدون شک به نفع مصر نیست.

ایران و سوریه

لیبراسیون - چند ماهی است که شاهد ستاره‌ها بی از تنس میان سوریه و ایران هستیم. حال آن که در گذشته در موارد بسیاری ایران به عنوان "متحد استراتژیک" شما معرفی می‌شد. برای سال، اکنون ایران توافق سه جانبه منعقد شده در دمشق در رابطه با آینده لبنان را محکوم کرده است. صحبت‌هایی درباره گامی فراوان در نفت رسانی (از جانب ایران به سوریه) می‌شود. علاوه بر این‌ها، روز بروز در همزیستی نیروهای سوریه و حزب الله در لبنان مشکلات تازه‌ای پدید می‌آید. آیا این‌ها می‌تواند موجب تغییر در روابط شما با ایران شود ؟

حافظ اسد - ما روابط خوبی با ایران داریم. البته ممکن است میان دو کشور مسائلی پیش بیاید، اما هیچ مسئله‌ای غیر قابل حلی میان ما وجود ندارد. در رابطه با توافق سه جانبه هم باید بگویم که ما در این مورد با ایران تبادل نظر نکرده‌ایم. حزب الله هم تبادل نظری نداشته‌ایم. این سازمان در رابطه با مسئله لبنان در مجموع خود، دارای دیدگاه‌های مخصوص به خود است. این دیدگاه، که به مسائل مطرح شده در توافق سه جانبه ربطی ندارد، از دیدگاه ما بسیار دور است. این مسئله در واقع برای حزب الله اصلاً مطرح نیست.

لیبراسیون - آیا جهتگیری‌های حزب الله در واقع معنی به مبارزه طلبیدن نیروهای سوریه در لبنان و رقابت با آن‌ها نیست ؟

حافظ اسد - در حال حاضر ما با چنین چیزی فاصله داریم و هنوز کارمان به اینجا نرسیده است. مهم این است که حزب الله در مقابل اشغالگری اسرائیلی‌ها موضع محکمی گرفته است. این نکته از نظر سوریه مثبت و اساسی است.

لیبراسیون - آیا سوریه می‌تواند بپذیرد که جنگ ایران و عراق به کشورهای خلیج هم سرایت یابد ؟

حافظ اسد - در حال حاضر من هیچ اطلاع دقیقی در مورد وضعیت نظامی پس از حمله اخیر ایران ندارم. بیایه‌های دو کشور متناقض هستند. اما ما از همان روزهای اول جنگ گفتیم که باید این جنگ را در مجموع آن مورد نظر قرار داد و نه در جزئیات آن.

لیبراسیون، ۱۸ فوریه ۱۹۸۶

در نمایشگاه ۷ سال ستمگری

آنتونی کرشو نماینده مجلس عوام بریتانیا:

رژیم خمینی،

شکنجه‌گر و ضد حقوق بشر

هفت سال ستمگری عنوان نمایشگاه عکسی بود درباره فجایع و جنایات رژیم جمهوری اسلامی که از طرف نهضت مقاومت ملی ایران در لندن ترتیب یافته و روز چهارشنبه ۲۳ بهمن ماه توسط سرانستونی کرشو نماینده مجلس از حزب محافظه کار و رئیس کمیته امور خارجی مجلس عوام بریتانیا در محل باشگاه کشورهای مشترک المنافع افتتاح گردید.

نمایشگاه از قسمت‌های زیر تشکیل یافته بود: زنان اولین قربانیان رژیم خمینی - کودکان و نوجوانان درجهه جنگ - محرومیت جوانان از تحصیل و کار در رژیم جمهوری اسلامی - نظامی که بر اقلیت‌های مذهبی و قومی تحمل شده است - نقض حقوق بشر - تلفات و ویرانیهای جنگ - سرانستونی کرشو پس از افتتاح نمایشگاه طی سخنانی چنین گفت: این نمایشگاه عکس که از طرف نهضت مقاومت ملی ایران ترتیب داده شده نمونه خوبی است برای مسردم



شرح عکس: سرانستونی کرشو (وسط) در مراسم افتتاح نمایشگاه عکس هفت سال ستمگری در لندن

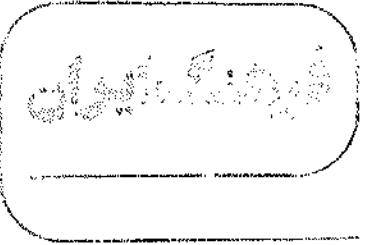
که در لندن تشکیل میشود موضوع آن سه تنها به نفع خمینی نیست بلکه بیایه نگر ۷ سال ستمگری نسبت به مردم ایران میباشد. را دیو مگورسین مصاحبه آتقی خواننداری عضو هیئت اجرایی نهضت در انگلستان را درباره مسائل و مشکلات اجتماعی و اقتصادی که رژیم تهران با آن روبروست و بالاخره منتهج به سقوط رژیم خمینی خواهد شد پیش نمود.

خبردیگر کمیست بی. بی. سی. فارسی در برنامه نامگاهی خود برای داخل ایران روز چهارشنبه ۲۳ بهمن ماه خبر تشکیل نمایشگاه نهضت مقاومت ملی ایران را تحت عنوان ۷ سال ستمگری بخش نمود و اظهارات آقای کرشو درباره تاشیدمبارزه دموکراتیک بر ضد رژیم خمینی را به آگاهی شنوندگان خود رسانید.

قیام ایران: در بریتانیای نمایشگاه هفت سال ستمگری به ران و طرفداران نهضت مقاومت ملی ایران کوشش فراوان بعمل آوردند. به ویژه تلاش خستگی ناپذیر دوستان نهضت در کمیته‌های تبلیغات و تشکیلات برجسته و درخور تقدیر بوده است.

جنگ - بی‌رحمی به حقوق زنان و بدرفتاری با اقلیت‌ها امارت خود را از دست داده است. بدتر از همه نقض حقوق بشر و یکبارگی شدن شکنجه‌های وحشتناک که بیش از هر چیز دیگر بظن جز آور میرسد.

انگلستان که بداند در هفت سال گذشته خمینی و جنگ وی چه بر سر کشور زیبای ایران آورده است. مبارزه دموکراتیک بر ضد رژیم آیت‌الله خمینی مبارزه تمام کسانی است که حقوق بشر و آزادیهای اساسی اعتقاد دارند. در این نمایشگاه خرابی‌های جنگ و واقعیت‌های خفقان آور هفت سال رژیم خمینی بچشم می‌خورد. رژیمی که با خالی کردن کلاسهای درس و فرستادن کودکان به



شاهنامه

شناسنامه ملی ایرانیان

محمد جعفر محبوب

۲- بخش حماسی، در وسط شاهنامه قرار گرفته و مهمترین قسمت آن و حاوی روایت ها و داستانهای جاویدان ملی از قبیل داستانهای رستم و سهراب، رستم و اسفندیار، داستانهای هفت خان، داستان سیاوش، بیژن و منیژه، جنگ یازده رخ و مانند آنهاست. قهرمان اصلی و چهره برجسته و شکستناپذیر این بخش رستم پسر زال، وزمینده اصلی آن جنگها و اختلافهای پایان ناپذیر ایرانیان و تورانیان است. این بخش سرانجام با کشته شدن رستم به حیل و بدست بردار شدنش پایان می یابد.

۳- بخش تاریخی است که از سرگذشت دارا و هجوم اسکندر به ایران آغاز میشود و به حمله اعراب پایان می یابد. در این بخش داستان اسکندر با افسانه آمیخته، روزگار اشکانیان به فراموشی برکنار شده و دوران ساسانی به تفصیل بنظم آمده، اگرچه سرگذشت نخستین پادشاهان ساسانی نیز با افسانه آمیخته شده است.

برای این که تصور روشن تری از حجم بخشهای شاهنامه داشته باشیم، حماسی و تاریخی شاهنامه به دست داده شود گوئیم: اگر شاهنامه را ده جزه ای (هریک کمتر از دوازده رباعی، شاهنامه موجود بیش از ۵۲۰۰۰ بیت نیست) بخش کنیم سه جزء آن بخش اساطیری است، ۱۷ جزء بخش حماسی و ده جزء آخرین، بخش تاریخی را تشکیل میدهد.

با این حال مطالعه کننده شاهنامه نباید در ضمن مطالعه منتظر دیدن خط قلمی باشد که قسمت اساطیری را از بخش حماسی، و جزء حماسی را از فصل تاریخی شاهنامه جدا کند. این سه بخش مانند سایه و نیم سایه و آفتاب، بیکدیگر آمیخته است. بخش اساطیری، آرام آرام جنبه حماسی به خود میگیرد و سرچشمه داستانهای پهلوانی، داستان سام و زال و عشق او به رودابه و زاده شدن رستم، در قسمت اساطیری، در ضمن شرح دوران پادشاهی منوچهر پسر ایرج و نحوه فریدون آمده است. نیز هم اکنون گفتیم که سرگذشت اردشیر بابکان و شاه پورنخستین شاهان ساسانی با افسانه های حماسی، که تقلیدگونه های از داستانهای منسوب به رستم و اسفندیار و دیگران است آمیخته شده، اما رفته رفته جنبه تاریخی خالص بخود میگیرد و با آنچه طبری و مسعودی و شعالبی و حمزه و دیگران یاد کرده اند برابر میشود.

در این گفتار کوتاه، درباره بخش تاریخی چیز زیاد دیگری برای گفتن نداریم. آنچه باقی میماند باز نمودن تفاوت اساسی دو بخش اساطیری و حماسی است: در قسمت اساطیری که سخنان فشرده و مختصر است تا جایی که گاه سخن شاعر صورت رمز و کنایه به خود میگیرد همه سخن از آغاز شدن زندگی انسانی است. سرگذشت موجودی است که رفته رفته وادی ظلمات حیوانیت را پشت سر میگذارد و به عرصه روشن انسانیت گام مینهد. چنین موجودی بخانه، پناهگاه، لباس، غذا، ابزار تولید، مهار کردن آتش، تهیه سلاح، تسلط بر آبها و قواوم بخشیدن به پدیده های جامعه ای که در حال تشکیل است نیاید ز دارد. چنین است که به گفته فردوسی در دوران کیومرث مردم در شکاف کوهها، در غارها می زیستند و از شکار گذران میکردند و یاد توان می جنگیدند.

نقد در صفحه ۷

زندگانی پرحادثه مردم ایران است و چگونه توانسته است در این موج خیز حادثه همچون طلسمی معجز آسا از فروریختن این بنیان قویم جلوگیری کند. اکنون میکوشیم به اختصار تمام به این دو پرسش در دو گفتار کوتاه پاسخ گوئیم.

بنام خداوند جان و خرد

در ادب فارسی، چه نظم و چه نثر مرسوم آن است که هر کتاب یا مقدمه ای آغاز میشود و بیهوده مؤخره ای پایان مینماید. (تنها استثنای منحصربه فرد در این مورد مثنوی مولانا جلال الدین است ولی در این مقام مجال پرداختن بدان نیست). شاهنامه نیز از دیگر آثار ادبی فارسی جدا نیست. از این رو آنچه را که درباره مقدمه تمام این کتابها میگوئیم درباره شاهنامه نیز صدق میکند. در مقدمه هر کتاب نخستین سخن ستایش ایزد است. حماسه فردوسی نیز با این بیت آغاز میشود:

بنام خداوند جان و خرد
کز این برتر اندیشه برنگذرد

پس از حمد خدا ستایش پیاپی میر و از آن پس مدح اولیای دین (به اعتبار آن که شاهان عربیانویسنده شیعی یا سنی باشد) است. سپس مدح پادشاه وقت، ستایش کسی که شاهان عربیانویسنده را به پدید آوردن آن اثر فرمان داده یا او حمایت کرده و او را مورد تشویق قرار داده است. آنگاه سبب به نظم آوردن (یا نوشتن کتاب) و احوالنا "مختصری از ترجمه احوال مؤلف (یا شاعر) است تا آنجا که به کار اثر وی مربوط میشود.

در این مقدمه ممکن است مطالب گوناگون دیگری، بستناسب زمان و مکان و وضع مؤلف و موضوع تألیف وی، یا چیزهای دیگری نیز در میان آید. پس از پایان مقدمه است که اصل کتاب آغاز میشود. اما پیش از آن که به گفتگو درباره مطالب اصلی شاهنامه بپردازیم، باید یادآوری کنیم که فردوسی در هنگام بنظم کشیدن شاهنامه ایمان راسخ داشته است که این کتاب، تاریخ ایران، از قدیم ترین روزگاران، از فراسوی تاریخ تا حمله عرب به ایران است و هیچیک از داستانها و مباحثی که در آن آمده جنبه تخیلی و افسانه ای ندارد. فعلاً فرصت برای اثبات این نکته نیست. فقط میادوارم که خوانندگان عزیز این گفته را از نویسنده این گفتار بی مطالعه دلیل و برهان بپذیرند. مطالب اصلی شاهنامه از سه بخش اساسی بیرون نیست:

۱- بخش اساطیری، که در آغاز شاهنامه است.

کتابخانه های عمومی و شخصی است. با تمام این احوال اگر امروز از جوانی ایرانی، که تحصیلات متوسطه و احیاناً عالی خود را در یکی از رشته های علمی یا ادبی نه در اروپا و آمریکا که در تهران به پایان آورده باشد بپرسید که در این کتاب عظیم، کتابی که توان راسخ ملیت و قباله کهن قومیت و ایرانی بودن خویش می شمارد چه نوشته شده است.

آیا تمام مطالب آن یک دست و یکنواخت است یا با هم تفاوت دارد؟ تاریخ است یا افسانه؟ راست است یا دروغ؟ جنگ و ستیز است یا عشق و اخلاق و عرفان یا هردو یا هیچیک؟ و چگونه است که توان راسخ ملیت خویش می شمارد؟ وجه چیز انبساط در آن میتوانی یافت که پدیده های بنای کهن ملیت تو را استحکام بخشد؟ هیچ شک نیست که از او جوی، هر چند مختصر، اما روشن و قانع کننده نخواهید شنید. کار تمام جوانان و درس خواندگان مابین گونه است چندان که اگر کسی، خود بر اثر علاقه شخصی بدنبال این کار ترفسته و شاهنامه را در مطالعه نگرفته باشد، از آنچه در مدرسه خوانده است هیچجوابی برای این سؤال نخواهد داشت. شاید تمام آنها، بطور کلی و مبهم باور داشته باشند که شاهنامه برای ایرانیان کتابی بسیار مهم است. اما چرا و چگونه؟ دیگر از حدود درک آنان خارج است، و حال آنکه اگر ایرانی میخواهد ایرانی باشد، ایرانی بماند و ایران را از حوادث و آفات که در درازنای تاریخ بر آن گذاشته است و میگذرد، و هر روز شتاب بیشتر میگیرد و مهلک تر و خطرناک تر میشود حفظ کند، یکی از وظایف او، شاید مهم ترین وظیفه او، این است که آنچه را که تا کنون عامل حفظ این سرزمین و این قوم و ملت از هجوم حوادث بنیان کن، و بلایهای

خانه برانداز بوده است، نیک بشناسد و بدرستی قدر آن را بداند و در مواقع لزوم از آن بهره ببرد، و این درست کاری است که ما پیش از پنجاه سال است از آن غافل مانده ایم و هفت سال است که به نا هنجارترین و دردناک ترین صورتی تاوان این غفلت را می پردازیم. گویا اکنون دیگر موقع آن رسیده است که:

۱- بدانیم فردوسی در این نامه نامور چه نوشته و این کاخ بلند پایه نظم را چگونه پی افکنده است که از یادوران گزیندی نیافته و نام او و بنیان قومیت ما را زنده و پایدار نگهداشته است.

۲- پس از دانستن این مطلب ببینیم چرا و به چه دلیل این کتاب یکی از اسناد گران بها و بیمانند قومیت ما و آیین تمام نمای سخت و سست و نشیب و فراز

شاید به جرأت بتوان گفت هیچ ایرانی نیست که نام شاهنامه و سراینده آن فردوسی را نشنیده باشد، و دست کم با سوادان و نویسندگانی از بیسوادان این حماسه کوه پیکر را رؤیت کرده اند. حتی میتوان گفت کمتر ایرانی است که بیستی چند از شاهنامه استیلا طوس را در گنجینه خاطرنداشته باشد، گویا بنگه در میان مردان عشار بسیارند کسانی که بی داشتن سواد بخشی عظیم از این سند جاویدان ملیت و قومیت ایرانی را از یاد دارند. تا آنجا که میدانیم سه هزار سال یا بیشتر است که مردم ایران روایت ها و داستانهای شاهنامه را سینه به سینه و دهان به دهان از سلف به خلف انتقال داده اند.

شاهنامه کتابی است بزرگ، که در میراث ارزنده ادب فارسی کمتر کتابی بدین حجم و بزرگی وجود دارد. با این حال نه امروز که دستگامهای چاپ و انست و فتوکپی کار تکثیر متن را آسان کرده است که از روزگار فردوسی به مردم ایران، با کمال علاقه و دلسوزی نشسته و این کتاب عظیم را به قلم سعی با همتی عاشقانه نوشته و ماهها و سالها عمر گرامی خود را بر سر این کار گذاشته اند، چندانکه امروز در هیچ جای دنیا کتابخانه ای نیست که دست نویس های فارسی در آن یافت شود و بیکه، تاده یا بیست نسخه خطی شاهنامه در آن نگاهداری نشود. تعداد نسخه های خطی شاهنامه، گذشته از آنها که به آتش سوخته و به آب شسته یا به دست بازرگانان زاندوز اوراق شده و هربیرگ آن بواسطه داشتن تصویری که سال و گران بها به قیمتی گزاف در حراج های بین المللی به فروش رفته است، هنوز بسیار قابل ملاحظه است و شاید بتوان با تصد نسخه خطی از این کتاب عظیم را در کتابخانه های که در سراسر گیتی پراکنده اند سراغ گرفت. در میان این دست نوشته ها از نسخه فلورانس - مورخ ۱۴۶۱ هـ - ق که قدیم ترین نسخه خطی موجود شاهنامه است و از بخت بد پیش از نیمی از آن را در بر ندارد، نسخه ۶۷۵ محفوظ در موزه بریتانیا که قدیم ترین نسخه خطی کامل حماسه استاد طوسی است، و شاهنامه با یسنقری که شاهکار هنر و آیت زیبایی است و گروهی از زبده ترین هنرمندان عصر، به فرمان شاهزاده ای هنرمند دوست آن عروس نکوروی را از جلوه حسن بر آورده اند، و شاهنامه شاه طهماسب که برگهای پراکنده آن در حراج ها به بهای گزاف به فروش رسیده و دارنده آن را صاحب آلاب و آلوب کرد (و خوشبختانه پیش از پراکنده شدن کتاب از کل آن فیلم گرفته شده و به چاپ رسید) تا شاهنامه های با خط ناخوش و کاغذ عادی و تصویرهای ناتراشیده و نسخه های کسه از کثرت استعمال فرسوده و قطعه قطعه شده اند، همه جا زینت آفرای



ایران و

پیترشارلاتان!

کانال اول تلویزیون آلمان هر هفته روزهای یکشنبه میزگردی پسرهای بررسی مهمترین رخدادهای بین‌المللی ترتیب می‌دهد. هفته گذشته، به مناسبت جمله جمهوری اسلامی به شبه جزیره "قاف" درمنتهی الیه جنوب شرقی عراق، جنگ خلیج فارس، موضوع مورد بحث این میزگرد بود. میزگرد را مثل همیشه "ورنر هوفر"، از مردان کارکشته و مجرب رسانه‌های گروهی، می‌گردانید و چند کارشناس و روزنامه‌نگار آلمان و فرانسه و سوئیس و ایران و عراق، با یکدیگر به بحث و جدل نشستند.

حضور حضرت "بیترشارلاتان"، با همان سخنان مزورانه همیشگی‌اش، به مدت چهل و پنج دقیقه، تمام رگ و سی تاوان بنده را درهم فشرد؛ حتماً شما هم این کارگردانی جنجالی مثل کشورهای اسلامی را می‌شناسید ولی نایدندانید که چندی بر او همیشه نان را به نرسر روز می‌خورد و هر جا که آتش باشد، حضرتش فراش است! "بیترشارلاتان" که ایران را بنیان‌گذار آلمان، "پیترشارلاتان" می‌نامند، در سال‌های شصت و هفتاد از مریدان بی‌چون و چرا و زاعاً شفقان سینه‌چاک رژیم پهلوی بود و ایران را در حرکت به سوی تمدن بزرگ می‌ستود و البته "صله" های کلان نیز از پول و سکه گرفته تا فالج‌های نفیس ایرانی دریافت می‌کرد. هر از گاهی با اسلام و طوالت به جزیره نجات دعوت می‌شد و همه "شکوه و جلال و جبروتی" را که در تالارهای نذرانی و ضیافت‌های رنگارنگ می‌دید، به حساب "آزادی و رفاه و پیشرفت" مردم ایران می‌گذاشت و می‌گذاشت. با جلوه‌گردن شخصیتش آنرا رفتند، دماغ تیز حضرت "پیترشارلاتان" احتمالاً به یاری زمه‌های وزارت خارجه آلمان - بوئی دیگر استعما کرد و بوقول شاعر "دماغش ز میخانه بوئی شنید". این بود که صدوشتاد درجه چرخید و سرخرا به سوی "نوقل لوثا تو" کج کرد. سپس از دوزخ بر سر "رهبر مستضعفان جهان" نشست و او را وادید: ایشان را به گوش گرفتن، تا گمان شرفهم شد که در ایران شاهنشاهی ظلم و ستم، پیدا کرده است و فساد و تباهی از در و دیوار مملکت ما با لای رود و حلالا

توده‌های ستم‌دیده به زعامت "گاندی" جدید علیه رژیم به پا خاسته‌اند و به زودی زیر آتش را خواهند دید! البته از حق نباید گذشت که حضرت پیترشارلاتان، در سفری کبری چین، معرکه است. و برای اثبات نظریه‌های متضاد خود، از این شیوه خدا پندانه بسیار استفاده می‌کند. فی‌المثل در جریان جشن‌های دوهزار و پانصدساله که به ایران آمد، مدعا دلیل در آستین داشت که شکوه و عظمت ایران از تاریخ دوهزار و پانصدساله آن مایه می‌گیرد و کشور و با چنان سابقه تاریخی و فرهنگی شکست‌ناپذیر است!

ولی حالا هفت هشت سالی است که معتقد است که بقای ایران، ریشه در فرهنگ و ایدئولوژی اسلامی دارد و اینک کلمه "مردم ایران" به ریشه‌های خود دست یافته‌اند، دیگر هرگز آن جدا نخواهند شد! روزنامه‌نگار "موقع شناس"، اخیراً "کتابی هم با عنوان اللله جمهوری اسلامی ایران" انتشار داده و تمثالی از خود را در محضر مبارک ایران با "گاندی زمان"، زینت بخش آن ساخته است. حضرتش سیمصد چهارصد و پنجاه ساله می‌کند تا همان حرف "رهبر کبیر" انقلاب اسلامی و ملایان بیمین و بی‌سار را تکرار کند که بله این "اولین حکومت خدا در روی زمین است، و هیچ چیز هم جز خرد را پند نمی‌کند". در میزگرد کانال اول تلویزیون آلمان هم، آقای "پیترشارلاتان" در تائید نظرات روزنامه‌نگار ایرانی - که البته بنده تا بحال اثری از ایشان نخوانده‌ام - باز به همان ریشه‌های اسلامی و "شاخه‌های تنبع" که لایه میوه‌های گلوگیرش هم همین آخوند‌های نازنین ما هستند، جنگ انداخت و حاصل کلامش آن بود - که نه رهبر رهبر و نه پادشاه جنگ هیچکدام، تغییر اساسی در روند جمهوری اسلامی ایجاد نخواهد کرد. همه معاندین و مخالفین هم ول مغلطند و باید بروند کشتگان را بسایند. و اما از میان دیگر روزنامه‌نگاران حاضر در این میزگرد، تکلیف آقای "افشار" (ایران) و آقای "فرحان" (عراق) روشن است. هر یک در نقطه نظرهای رسمی "رهبران" خود را

می‌گفتند. این آقای "افشار" رابنده دوسه بار دیگر در همین میزگرد آقای "هوفر" دیده‌ام. هنوز همان حرف‌های را می‌زند که بسیاری از ایرانیان واقع بین و مبارز، اینک سخا طرادای آن درسه‌چهار سال پیش از خود ندانم و شرسنده شده‌اند! همه آنچه را که "هوفر" با شیطنت و زیرک‌گی در باب خودکامی و ظلم و ستم و نقض حقوق بشر در ایران می‌برد، با "نمیدانم" و "سندی در دست نیست" و "این حرف‌های مخالفین و ضد انقلاب است، پاسخ می‌دهد. بنده تا بحال روزنامه‌نگار رسمی و "اسمی" به این لحاظ نیست و بکندگی ندیده‌ام، که "ماست را ذغال" و "خرمهر را مدف" بنمایاند. شما حساب را بکنید که آدمی در این شرایط وانفسا "توبیونی" چنان آزاد به دست بیاید و با زهم، از اهریمنی‌ترین رژیم تاریخ دفاع کند. از خودشان خارج نیست یا حضرتش از "خودشان" است و ما سنگ لیبرال و روشنفکر به چهره می‌زند که خدا پیش نبخشا بد! و با عقل و خرد و بینش‌ناشی، توان دریافت بزرگترین قاجعه میهنش را نداند و در آن صورت خدا پیش شفا دهد.

بی‌انصافی است اگر در این میان، چهار تا کلمه حرف حسابی آقای "کل شوتر" روزنامه‌نگار معروف سوئیس را با زگو نکنم. "کل شوتر" می‌گفت: این عراق و ایران نیستند که با هم بیکر می‌کنند دولت‌های اسلحه فروش و دلان بین‌المللی اسلحه‌اند. درست به همین دلیل هم هیچ یک از کشورهای بزرگ صنعتی، برای پایان بخشیدن به این جنگ خانمانسوز، کوشش و تلاش جدی نکرده است. همه این کشورها، مستقیماً به عراق اسلحه می‌فرستند و از طریق باران واقعا خود را آسیر و آفریق غیر مستقیم نیز از راه جنگی ایران را تا بین می‌کنند.

"کل شوتر" به جمله "قمار هتیری کیسینجر" اشاره کرد که اخیراً گفته بود: "منافع ما ایجاب می‌کند که هر دو طرف درگیر جنگ ظلم فارس، بازنده باشند."

برای بنده مسلم بود که روزنامه‌نگار "شارلاتان" میزگرد، آقای "پیترشارلاتان" در برابر این "حسرت حسابی" جز پیروختنی تحویل ندهد و اظهار لحنه فرمایند که: این جنگ ریشه‌های ایدئولوژیک دارد و حضرت امام خمینی تا خوبی را به سره و کربلا و محف و قس نرساند، آرام نخواهد نشست.

این بنده و شما و این هم آقای "پیترشارلاتان" اگر همه ما به بسیاری خداوند ماندم، بزودی و بی‌حاشی آنکه دماغ حضرتش بوی دیگری استشمام کند، عقبه بوسی امام امت را ره‌ها خواهد کرد تا در اندیشه آینده، خسود با عد. والیته بنده یقین دارم که "ایران آینده" دیگر به اینگونه "شارلاتان"ها نیابند و خداوند عطا باری را به لقا بیا تا خواهد بخشید.

استحکام یافته، طبقات روحانی و سپاهی و کشاورز و پیشه‌سوار از یکدیگر مجزا و مشخص شده‌اند. ملتی زندگی خویش را آغا ز کرده است. در این هنگام از یکسوی باید برای نگاهداری دست‌آورد ها و حاصل دست‌رنج خویش از هجوم بیگانگان بکوشد و تن به سارت و غارت و کشته شدن مردان و بردگی زنان و کودکان - خرابی خانه‌وکاشانه و بتاراج رفتن فرآورده‌های کشاورزی و دامداری خویش ندهد. و در راه حفظ آنها به جان بکوشد. در اینجاست که پهلوان، مظهر دفاع و مقاومت نمونه دلیری و پایداری و شهادت‌قدم به میدان می‌گذارد.

از سوی دیگر، بهترین راه آسوده شدن از خطر دشمن آنست که به گفته قایوس نامه "پیش از آن که دشمن بر تو شام خورد، تو بروی چاشنی خورده باشی". باید سرسار رادر لانه‌اش کوفت و دشمن را در آشپزخانه‌اش سرکوب کرد تا دیگر هوس حمله و هجوم به مرزهای ایران زمین نکند. شرح جزئیات این دلیریها و راه‌ها و پهلوانی در بیان روانی پادشاهان و پهلوانی دلیرانی که ایران را به

صدای امام در گلولی شما

زنجیره‌های فی الواقع "ادبی" در روزنامه‌های آخوندی - که گویا برای خالی نبودن عریضه، عرضه می‌شود - هر چند که گاه عتاب آدمی را می‌چلاند، ولی خبگای هم سبب مزاج و تخییر ذائقه می‌شود. بنده آنقدر در باره "شارلاتان"ها حرف زدم که فکر کردم بد نیست برای رفع ملال کمی هم دست به دامن زنجیره‌های ادبی - اسلامی بشوم. البته به شرط آنکه دفع فاسدیه افسد نشود.

اخیراً "برادر" غلامعباس نعمتی به بیماری کلیه مبتلا شده است و برای نجات او دست به دامن است حزب الله شده‌اند که محض رضای خدا هر کس کلیه‌اش را نمی‌خواهد به این برادر "هدیه" بفرماید. در پی این "فراخوانی" چند نفر از روزمندگان اسلام از تیب ۱۵ امام حسن "آمادگی خود را برای این قطع و وصل" ایثارگران اسلام کرده‌اند. ولی قضیه بنده عطفی دیگری پیدا می‌کند. به این معنا که یکی از "توابین" از زندان همدان نامه‌ای می‌نویسد و صراحتاً حاج بسیار دارد که "کلیه" او را برای اینکار بپردازند. شاید از بارگناهانش در محضر رهبر انقلاب کبیر اسلامی "کاسته" شود.

می‌نویسد: ... متعل فرزان چنین حرکتی، بی‌غول‌های زندان را با نوری منسور می‌کند. رشته‌های انوار این پیام قلب تاریکی‌ها را خاک‌آفته از تینام موانع و حایل‌ها عبور کرده، دیوارهای زندان را یکی پس از دیگری در می‌نوردد... جدا "امام عزیز" خوب است خود را شناخته (؟) و امت نیز چه زیبا و شاکوه پروانه‌وار گرد در گردن امام در گردند!

البته بنده نمی‌توانم اهدای کلیه به برادر غلامعباس نعمتی چه ربطی به امام عزیز دارد! این زندانی توبه‌کار، سپس خطاب به روزمندگان ایثارگر می‌نویسد:

... حقیر با صدای رسا فریاد می‌زنم که ای رزمنده عزیز، ای یارویا و امام، ای با سدا و شرف و کبان جبهه‌سوری اسلامی... دوست نگهدار... کلیه‌ات را در بدن خود نگهدار و همچنان به سوی دشمن نشانه بگیر!... حقیر به جوی شما کلیه‌ام را به بنما رگلیوی آقای نعمتی هدیه می‌کنم و این کار را وظیفه خود می‌دانم.

برای آنکه بنده نیدر همه زنجیره‌های ادبی باید مجبزی نیز برای امام امت در چشمت داشت، این یک بیت را هم از شعر برادر "علی معلم" - که دیگر حجت را تمام کرده است - به نقل می‌آورم تا حفظان کامل شود:

حلالی کوی معان است، اگر که کوی شامت صدا، صدای امام است، اگر گلولی شماست!

اوج عظمت خویش رسا نیندند مربوط به بخش حماسی است.

از همین روی است که مهمترین قسمت شاهنامه فردوسی بخش حماسی آن است، و آن قسمت که شکاران و قصه‌خوانان در قهوه‌خانه‌ها و شاهنامه‌خوانان در زیر سیساه چادرهای ایلات و عشایر آن را بسر مردم مشتاق و علاقمند فرو می‌خوانند همین بخش حماسی است. تبخ‌ش اساطیری یا تاریخی، هرگز دیده نشده است که نقلی در قهوه‌خانه‌ها از کیومرث و تهمورث دیو بند سخن گوید و آنگسرها می‌بندند به قدرت و اختصار همچون در آمدی بربخش حماسی سخنی از آنان ساز کنند، یا زی بخش تاریخی شاهنامه هیچگاه در هیچ قهوه‌خانه‌ای به نقل گفته نشده است و هیچ قصه‌خوانی با زگفتن آن داستانها را به یاد ندارد.

پاسخ دومین پرسش به گفتاری جداگانه نیاز دارد و به توفیق یزدان پاک از آن در شماره بعد سخن خواهیم گفت.

در شماره آینده:

چرا شاهنامه سنده است؟

شاهنامه

شناسنامه ملی ایرانیان

بقیه از صفحه ۶

از آن پس هوشنگ است که آتش - و در واقع مهار کردن آتش - را می‌شناسد، فلان پادشاه دیگر مردم خود را فرمان میدهد که از پوست جانوران برای خود لباس بپایند آورند. کم‌کم مردم به‌دشمنت می‌آیند و کشا و رزی آغاز میکنند و به‌اهلی کردن جانوران میپردازند و خانه میسازند. در دوران هفتصد ساله پادشاهی جمشید (به‌روایت فردوسی، ونهمد سال به‌روایت اوستا) کارهای مهمی صورت می‌گیرد: ریستدگی و بافندگی، آهنگری و ابزارسازی، پدید آمدن خورش‌های گوناگون، کشتی ساختن و به‌آباد انداختن، تقسیم جامعه به طبقات چهارگانه، آموختن ساختن کاخ و ایوان و گرما به نوشتن خط - نه یک خط بلکه سی خط - از دیوان، از

دست آوردها و روزگار جمشید است.

در دوران فریدون، که پادشاهی بسیار قدیمی است تقسیم کشور بین پسران سه‌گانه پیش می‌آید و فریدون ایران را به ایرج، پسر کهر خرد می‌گذارد. این نشانه رمزگونه (سمبولیک) از پدید آمدن کشور ایران، و گشته شدن ایرج بدست دوبرادر مهرخودسلم و تور، فرمانروایان روم و توران است که پایه‌های جنگ‌های بی‌پایان و اختلاف‌های رفیع ناشدنی میان ایران و توران را بدید می‌آورد. پس از آن دوران هزار ساله تسلط ضحاک است که صورت افسانه‌ای و بیان اساطیری تسلط در آمدت قومی بیگانه - از نژاد سامی - بر ایران زمین است.

برای بیان تمام حوادثی که در بخش اساطیری شاهنامه یاد شده به گفتارهای متعدد نیاز داریم و همین اندازه که به‌اشراتی مختصر یاد شد، بعنوان نمونه کافیست. در بخش حماسی، سخن رنگی دیگر دارد. جامعه تشکیل شده، دولت پدید آمده، پایه‌های آن تمام و

بزرگداشت روز جهانی زن :

تظاهرات خونین زنان ایرانی

روز ۱۶ اسفند سال ۱۳۵۷ خمینی طبعی نطق شدیداً لحنی خطاب به زنان ایران اعلام کرد که زنان باید با حجاب کامل در ادارات حاضر شوند و از این تاریخ به بعد ظاهراً هر شدن زن در جامعه بدون پوشش اسلامی برای امت شایسته و پرور قابل تحمل نخواهد بود.

فردای آن روز یعنی روز ۱۷ اسفند زنان با نادیده گرفتن این دستور، مراسم بزرگداشت روز جهانی زن را در دانشگاه تهران برپا داشتند و بدین ترتیب کینه و حسد آنها را بر علیه حکومت اسلامی برانگیختند. آن ها به عوامل مزدور خود یعنی ارادل و اوباشی حزب اللهی که بعدها نقش مهمی در سرکوبی مخالفان و استقرار حکومت ولایت فقیه به عهده گرفتند، دستور اخراج در آن مراسم را صادر کردند.

روز ۱۷ اسفند سال ۱۳۵۷ علی‌رغم جو متشنج و ناایمن فراوان صدها زن از گوشه و کنار شهر بیطرف دانشگاه تهران به حرکت درآمدند. مراسم در دانشگاه فنی برگزار میشد، سخنرانان زن اشاره به ریشه‌های تاریخی این روز و تجلیل از هزاران زنی که طی سالین در ازبیری کسب حقوق پایمال شده در اقصی نقاط دنیا به مبارزه برخاسته بودند، به زنان ایران آگاه می دادند که حکومت استبدادی به مراتب خشن تر و بی رحمتر از پیش در راه استبداد مآله مآله بود و هشدار دادند که مسئله برخورد نمود، در همین لحظات در بیرون دانشگاه گروهی از حزب اللهی بتدریج اجتماع کرده، و بزودی فریادهای " فضای اطراف را روستی با توستی " مراسم به آخر نزدیک میشد و شرکت کنندگان به تدریج از دانشگاه خارج می شدند که ناگهان هجوم به زنان آغاز شد. مزدوران با شمشیر و زنجیر و کارد از چپ و راست حمله می کردند. زن ها حیرت زده به هر سو میگریختند. عده ای از آن ها در جوی آب کناری خیا بان افتاده و بعضی دیگر با زوری خود را که خون آلود می ریخت با دست دیگر گرفته از جمله فرار می کردند. صدها فریاد و ناخوشی از حزب اللهی ها و ناله زن ها بهم در میخفت. منظره ای رفتن بار وجود آورده بود. آثار خشم و نفرت در صورت بهم فشرده زنان مدموم دیده میشد. با نزدیک شدن

مسان سر را ایستاده بودند اعتراض خود را به رفتار غیر انسانی منتی مزدور اعلام داشتند و از دولت خواستند محرکین اصلی را شناسایی و به سزای اعمالشان برسانند.

زنان و کیل دعاوی داستان دانشگاه ضمن بیاناتی از تساری حقوق زن و مرد سخن گفتند و تکراری خود را از آینده تاریک و مبهم زنان در حکومت اسلامی بیان داشتند. هتیماری و روشن بینی زنان ایران در این لحظات سرنوشت ساز از اهمیت ویژه ای برخوردار بود. افراد کمیته مسلح به مسلسل در اطراف سر را و دریا لکن طبقه اول که مشرف بر جمعیت بود مستقر شده بودند حزب اللهی ها با چهره های خشمگین به انبوه زنانی که هر لحظه افزون تر می شد میگریستند و نا سوسوسه می گفتند و تهدید می کردند که همه را به رگبار گلوله خواهیم بست. از آن سوشال های خود جوشی از میمان جمعیت بر میخاست :

" زن آزاده حجاب فکری دارد " یا " این روسری لعنتی منتفی بسازند " صدای سخنرانان بخوبی شنیده میشد. تعداد جمعیت به هزاران نفر رسیده بود. با این حال آرا مش بخوبی حفظ میشد. تنها هنگامی که عده ای تازه وارد با سروری زولیده و چهره های خوشن با به محل اجتماع گذارند جمعیت بی قرار، یکباره فریاد " مرگ بر ارتجاع " سرداد. مشت های گره گزیده هزاران زن در فضا دیده می شد که مقرران اصلی را نشانه کرده بودند:

آخوندهای مرتجع را، لحظات بسیار حساس بود. کمیته ای هادست به ماشه اسلحه بردند و فریاد می کشیدند: " یک نفر را زنده نمی گذاریم از اینجا بیرون بروید. همه را می کشیم. " ولی زنان مضموم و شجاع بدون لحظه ای تردید همچنان ایستاده قدمی به عقب برنداشتند. شعار را تکرار کردند " مرگ بر ارتجاع " ساعت ظهر گذشته بود ولی سیل جمعیت همچنان به طرف دادگستری روان بود. مراسم به آخر نزدیک شده بود که خبر رسید عده زیادی از ارادل و اوباش در جلوی دادگستری منتظر خروج زنان هستند. به کمیته ای هادست داده شد که در خارج از دادگستری مستقر شده مانع از برخورد و درگیری بشوند. شرکت کنندگان در مراسم به تدریج سخن ها دادگستری را ترک می کردند در حالی که بخوبی می دانستند که در خارج از چار همان عده و با زهمان جمله و هجوم منتظران خواهد بود. ولی کسی آنها بکیار چگی و اراده خود را در حفظ حقوق

عبارت خشمگین به محل حادثه که به حمایت از زنان برخاسته بودند، عوامل مزدور به ناگهان نا بیدار شدند. محیط متشنج کمی آرامتر شده بود که ناگهان همه عده ای که از طرف تلخ غربی دانشگاه می آمدند توجه همگان را جلب کرد. دختران دانشجوی خشمگین بی قرار نزدیک می شدند، کلمات و جملات آنها که در ابتدا نا مفهوم بود کم شنیسه می شد: " از این وضع شکایت خواهیم کرد " - " به دادخواهی میرویم " - " بالاخره پیام تازه شکل می گرفت: " برای دادخواهی، پس فرار " دادگستری " خیر حمله و هجوم عناصر حزب اللهی به شرکت کنندگان در مراسم روز بین المللی زن و همچنین پیام: " پس فرار " دادگستری. " که با سرعتی بی نظیر در سطح شهر منتشر شده بود موجی از خشم و نفرت در خانه ها به وجود آورد. صبح روز موعود، شهر تهران چهره های دگرگون داشت. گروه گروه زنان زهر طبعه و گروه اجتماعی بسوی دادگستری به حرکت درآمدند. در آن روز ملایان حتی به راه نندگان تا کسی دستور داده بودند که از سوار کردن زنان به مقصد دادگستری خودداری ورزیدند و در طول راه با گناردن عناصر مزدور خود از هیچ گونه رذالت و تحقیر و توهینی نسبت به زن ها خودداری نکردند. ولی مقامات زنانه در همین منبر بود. شایعه اخراج زنان کارمند و دانش آموزانیکه در این مراسم شرکت نمائیدند به سوسوسه عوام مل ارتجاعی در سطح شهر منتشر میشد. ولی گوئی سیل عظیمی به حرکت در آمده بود که هیچ مانع نمی توانست آنرا از بیضری آنان بازدارد. آنان مضموم بودند از حقوق انسانی و اجتماعی خود دفاع کنند. نه تهدید و نه حمله و نه زنجیر و شلاق و اسید و تیغ هیچ یک نمیتوانست مانعی در سوراخ آنها باشد. حدود ساعت ۱۱ صبح جمعیت در سر راه دادگستری موج می زد و هر لحظه بر تعداد آن افزوده میشد. مقامات دادگستری با شفا های زنان و کیل و قاضی برای واگذاری سالن سخنرانی دادگستری مخالفت ورزیدند و حتی استفاده از بلندگو را ممنوع اعلام کردند. بناچار سخنرانان در خارج از دروازه میزی در

انسانی خود را زاده شده بودند و روشد اجتماع خود را به شیوه ریاسته بودند. ترسی از عوامل رژیم ملایان نداشتند. در این روز زنان ایران زمین با روشن بینی و احساس مسئولیت در نهایت ابتکار و خود گذشتگی به قدرتی که می رفت طومار ملیت کهنسال را در هم بیچیدند. گفت. و با فریادهای مرگ بر ارتجاع اولین فریاد مهلک را بر سر پایدهای حکومت استبدادی وارد آورد. دریغ و درد که زنان ایران در این میان تنها مانده و گروه ها و دستجات مختلف با آنها هم جدا نشدند، به عکس مخالفت ها و کارشکنی ها فراوان بود. در این لحظات سرنوشت ساز زنان آگاه، مضموم و شجاع ایران دلیرانه هر چه مقاومت و ایستادگی داشتند در حالیکه بسیاری از گروهها و دستجات سیاسی در حال مذاکره و زد و خورد همچنان مختلف و گرفتار سهم بیشتر از قدرت ضمن همراهی با مرتجعین بودند. و به همین دلیل با بی اعتنائی از کنار مسئله زنان در گذشتند و با بی اعتنائی به هواداران خود توصیه می کردند که با روسری در مجامع عمومی ظاهر شوند. با وجود همه این مصائب با زهم زنان از پانشتند و همچنان سرخشانند در مقابل آخوندهای حاکم مقاومت می کردند. آخرین تظاهرات وسیع آنسان در ۱۴ تیر ماه سال ۱۳۵۹ در مقابل ساختمان نخست وزیری صورت گرفت. نسبت به مسئله حجاب اجباری، اخراج کارمندان زن از ادارات و رفتار موهن مسئولین اعتراض کرده، تکراری خود را از استقرار حکومتی واپسگرا در ایران ایستادند. آن ها این بار نیز مضموم و شجاع خیا با آنها آمدند. در حالیکه شرایط وجود زمان بسیار مناسب تر از دو سال پیش بود.

از آن زمان تا کنون حوادث بسیاری بر ملت ما گذشته است. ملایان با شیوه ای قرون وسطایی خفقان را بر جامعه ما مسلط کرده اند. ولی این میان با زهم زنان ایران از پان نشسته اند. زیرا آنان هرگز تسلیم این حکومت نشده با استقامت و پایداری در خفا و آشکار بر علیه رژیم به مبارزه کردند. این خود نشان از اعتقاد راسخ آن ها به آزادی و حرمت به حقوق انسانی دارد. کینه و حسد ملایان حاکم نسبت به زنان ایران نیز دقیقاً از همین مسئله سرچشمه میگردد. زیرا حاکم مرتجع موفق نشده است مقاومت سرخشانان را در هم بشکند و به همین دلیل آنها را مورد تحقیق و آزار و شکنجه قرار می دهند.

فراز و نشیب

نهضت ملی ایران

پنجم از صفحه ۲

اما باید پرسید رژیم از این ایلغار بربری تا کنون چه طرفی بسته است؟ نه این است که " تحریم " او خود به معیار انتخاب مردم بدل شده است؟ شانه ها را منع میکنند به حجت جا هلانهای که گویا " قصه شاهان " است. خیام را وایس میزنند که یادگار زندگه است. بر آثار پرمایه عرفان ایران خط باطل میکشند، که با احکام تبعیدی دکانداران دین نمیخوانند. مبتذلانی نظیر بحار الانوار و حلیة المتقین و زاد المعاد و عین الحیات و یک رشته بی پایان از این بنجل های چندش آور را در قفسه کتابخانه های " رسمی " و مدارس انبار میکنند. اما حیرت زده با بی اعتنائی سردم و خاصه نسل جوان روبرو میشوند. حقا " تاریخ فرهنگ ایران به هیچ عصری گواهی نمیدهد که نبروتکشیر مضامین اجتماعی و سیاسی امروز و دیروز - اسناد مربوط به تحقیقات تاریخی دربارهای دوره های قبل از اسلام و خصوصاً کاش در انگیزه های عصر مشروطه و نهضت مصدقی به پایهای تلاش های فرهنگی خود مردم در این زمان وسیع و دامنه دار بوده است. و این در حالیکه نه فقط ابا طیل آخوندهای حاکم، بلکه آثار نظیر خطابه ها و نوشته های شریعتی و آل احمد نیز که وقتی در راستای فقر فرهنگی چون ورق زر دست بدست جوانان میکشند، در

پیشخوان روزنامه فروشیها و کتابخانه ها خاک

میخورد و می پوسد. نگرانی اساسی تر اینکه بخاطر بیابوریه روزگاری همین کلمه " وطن " در فرهنگ و زبان عامه رفته رفته بمعنای کلمه " ابتذال " نشسته بود. هر قماش بنجل و پوسیده ای، بسا صفت " وطنی " از بازار می گریخت. میگفتند این ما بون وطنی است، کف نمیکند - این متقال وطنی است، آب میروند - آیین استکان وطنی است، سنگ دارد - کبریت وطنی است چشم را مواظب باش چه پیش آمده است که وطن، این کلمه ای فراموش شده، چنین آشکار و زنده تقدس و روحانیت خود را با زمی باید؟ مایه های این دگرگونی را جز در خط یورش و حشانه رژیم بمقدمات ملی کجا می باید جست؟ نمونه های جاننداری در دسترس ما است که بسه ظهور یک عصر تازه در زمینه های هنری و پژوهشی، در قلمروهای شعر و داستان رانسی و تاریخ نویسی و تحقیقات ادبی و حتی موسیقی و نقاشی و همه مبتنی بر فرهنگ ناب ملی شهادت میدهند. جا دارد " کسانی " از خود سؤال کنند، چرادر گذشته، رغبتی تا این درجه عمیق و گسترده در عرصه های فرهنگی ظاهر نبود؟ جا دارد، تا مل کنند که عناصر ضد ایرانی با چه دستاویزی احساسات ملتی را در این پایه از آمادگی به جذب مفاهیم ملل - بکیار چه تصرف کردند و بسود نافرنگ خود چرخاندند؟ پاسخ ها پیچیده اند ولی دور از دسترس هم نیستند. طبیعت آدمیزاد با جبر سازگار نیست. با انفعالی طبیعی تحمیل را واپس میزند. ملت یک زمان با ضمدلی همگام شد، به دو دلیل،

یکی آنکه نمیدانست با ضمدلی پیمان می بندد - دیگر آنکه با تحمیل سرستیزه داشت. امروز به شبی خون ارتجاع و ضمدلی، شبی خون نیزند (اگر نه هنوز با سلاح آتشین - ولی با سلاح فرهنگی) چرا که هم جبر را و هم دشمن هستی ملی خود را تاب نمی آورد. یقین بدانیم که اکثریت غالبی از همان مردمیکه چشم بسته براه خمینی کشیده شدند، اگر از فرهنگ سیاسی بهره داشتند، اگر ماهیت " هم پیمان " خود را می شناختند، به نبرد خود جلوه ای دیگری بخشیدند، چنانکه شعار کوچه و بازار ابتدا، جز بر طلب " آزادی و استقلال و عدالت اجتماعی " یعنی تمام معنای ملی گرائی به هیچ " خطی " تعلق نداشت. دروغ پیروز شد، زیرا تنها دروغ پردازان فرصت عرض اندام گرفت. حاصل سخن: سه تجربه ای متضاد پیش روی ما است: ۱ - تجربه ای شکوفاشی نهضت ملی ایران در عرصه جنبش های خالص ملی گرا (مشروطه و نهضت مصدقی)، ۲ - تجربه ای رونق احساسات وطنی و ملی (خمیرمایه نهضت ملی) در متن یک نظام جهانی و ضمدلی (ولایت فقیه) و البته بهیچانی فوق العاده سنگین و مرگ آور، ۳ - تجربه ای افول عواطف ملی (به تعبیر صحیح تر - پنهان شدن عواطف ملی) در فواصل دوره های یاد شده. نگاه مجدد، به این چند مرحله از صورتهای گوناگون فرازونشیب نهضت ملی ایران - سرزندگی و پژمردگی تعلقات ملی مبین این واقعیت بی چون و چراست که: دمگراسی و حاکمیت ملی تنها ضامن نجات و بقای ملی است، و هیچ راه دیگری جز این نباید جست که نخواهیم جست.

سر داریس جندی بعد از مراجعت به تهران با ایجاد سلسله بی‌پلوی به تخت نشست. در همان سال‌های اول سلطنت بین مسائل مهمی که دولت با آن مواجه بود مسئله نفت جنوب ما هیت مخصوص پیدا کرد چگونگی اختلافات گذشته با بعضی اختلافات تازه همچنان باقی بود و رضاشاه در نتیجه مصادفات سفر خوزستان و اعتقاد به اینکه ادامه وضع شرکت با منافع ایران منطبق نیست، تصمیم داشت ضمن طرح اختلافات گذشته نظریات جدید خود را درباره گزوم اصلاحات کلی به شرکت در میان گذارد. بطوری که بعدها معلوم شد همانقدر که رضاشاه خواهان تجدیدنظر در امتیاز داریس (البته به نفع ایران) بود همانقدر شرکت نفت انگلیسی هم باطناً خواهان تجدیدنظر بود (البته به نفع خود). عبارات دیگر طرفین در انتخاب وسیله رسیدن به هدف اتفاق نظر داشتند اما هدف هر یک از آنها با هدف دیگری اصولاً مابینت داشت و این اصطکاک هدفها ناچار منجر به زور آزمایی و کشمکی می‌گردید.

هدف ایران تنظیم قرارداد جدیدی بود که همه معایب امتیاز را رفع کند در حالی که هدف شرکت تحکیم قرارداد اصلی همراه با تامین منافع سهم جدیدی بود، یعنی تثبیت قرارداد بوسیله تصویب آن از طرف مجلس شورای ملی، منتفی کردن حق ایران به دریافت ۱۶ درصد منافع شرکتی تابعه و مخصوص تمدید مدت امتیاز.

با توجه به وضع سیاسی طرفین واضح است که مبارزه آنها یک مبارزه شدیداً ناساوی بود و این خطر را در برداشت که انگیزه میهن پرستانه رضاشاه در برخورد با قدرت شرکت و دولت انگلیس نتیجه معکوس به بار آورد چنانکه آورد یعنی برآورده شدن همه هدفهای شرکت نفت انگلیس ایران را در حقیقت در وضع بدتر از وضع گذشته قرار داد.

نقطه اوج اختلاف ایران با شرکت نفت انگلیس اقدام رضاشاه به لغای امتیاز داریس در سال ۱۳۱۱ بود. اوضاع و کیفیاتی که رضاشاه را وادار به این اقدام نمود تاکنون چنانکه باید روشن شده است. قضاوت عموم درباره آن بنظر نگارنده قسمتی درست و قسمتی کاملاً ناموجه است. آنچه صحیح است اینست که قرارداد جدیدی که بعد از لغای امتیاز داریس منعقد شد در عوض رفع معایب امتیاز داریس بر معایب آن افزود. اما آنچه از حقیقت و روشن بینگی دور است، توهمی است که در زمان عقد قرارداد البته بطور پوشیده و در پرده پیداشد و بعدها انتشار یافته به این مضمون که رضاشاه بدستور انگلیس و بدون توجه به مصالح کشور عمل کرده است. بدواً سلسله وقایع مدت شش سال قبل از اقدام رضاشاه در این باره شرح می‌دهیم و بعد به نتیجه گیری می‌پردازیم و بدوای بر این نکته تکیه می‌کنیم که رضاشاه همواره با کمال میهن پرستی و حسن نیت و علاقه مندی به مصالح ایران آنگونه که خود میمانده تصمیم می‌داد عمل نمود.

در ماه اردیبهشت ۱۳۰۵ که رئیس آئینده هیئت مدیره شرکت (سر جان گدمن SIR JOHN GADMAN) برای شرکت در مراسم تاجگذاری رضاشاه به تهران رفت، شاه اورا پذیرفت و از مصادفات سفر به جنوب سخن گفت. کدمن اظهار نمود شرکت کمال علاقه را به انجام خدماتی برای بهبود بخشیدن به وضع خود و جلب حسن توجه دولت نسبت بخود دارد بخصوص با ذکر اجرای طرحهای آموزشی برای ایرانیان و آماجی به توسعه و مسائل ارتباطات و مخابرات از جمله راه سازی بین تهران و خوزستان) و یقیناً متوجه گردید که رضاشاه قصد دارد برای تامین استقلال و ترقی و تجدید کشور به اقداماتی مبادرت ورزد کسه مسلماً شامل شرمیم وضع شرکت از نظر ایسیران و قراردادن روابط شرکت با دولت بریک پایه جدید خواهد بود. وی طی نامه‌ای به تاریخ ۱۸ اردیبهشت ۱۳۰۵ که در مراجعت به لندن به سفیر انگلیس در تهران نوشت، هدف آئینده خود را در این عبارت بیان کرد: برقراری روح دوستانه تر و ایجاد وسایل لازم برای حفظ تماس بهتر با دولت ایران.

طی سال ۱۳۰۶ یک سرنام درمیزی همه جانبه برای اقدام به اصلاحات شروع شد و واضح بود که این تحریک از شخص رضاشاه سرچشمه می‌گیرد. در آن زمان شخصی به نام برجسته‌ای که درمحنه سیاست ایران جلوه گسبرد تیمورتاش بود که ناظران سیاسی و بخصوص سفیر انگلیس اورا نفر دوم بعد از رضاشاه می‌دانستند. سفیر انگلیس (CLIVE) در پیش نویس نامه‌ای که در تاریخ ۲۷ ژانویه ۱۹۲۷ (۷ بهمن ۱۳۰۵) خطاب به چمبرلین تهیه کرده بود درباره تیمورتاش چنین گفت: "می‌توان گفت جدیدت و استقلال و جاه طلبی او (حقاتی که در ایران به ندرت یافت می‌شود) محرک اصلی اقدامات کنونی است و در حقیقت تیمورتاش است که حکومت می‌کند نه رضاشاه" اما ظاهراً این نامه صادر شد و کلابو نظرش را تغییر داد زیرا در تاریخ ۲۵ فوریه ۱۹۲۷ (۶ اسفند ۱۳۰۵) طی نامه‌ای به چمبرلین چنین گفت: "جنبش مهمی که من یقین دارم از شخص شاه سرچشمه می‌گیرد برای انگلیس کابینتولاییون، تقلیل امتیازات خارجی ها و از بین بردن آخرین مزایای بیگانگان شروع شده است" (۱)

در همان زمان ملاقات کدمن با شاه، روابط شرکت با دولت در وضعی بود که یک تغییر کلی را ایجاب می‌کرد. از طرفی نا رضایتیهای دولت و کارکنان شرکت از آن تاریخ به بعد مرتباً افزایش می‌یافت و از طرفی سرخشی شرکت در برخورد با مسائل مورد بحث و شکایات راه را بر حل اختلاف سد و وضع را به پیشامد یک درگیری بحرانی نزدیک می‌کرد، اختلاف عمده جنبه مالی داشت، یعنی شرکت نه تنها به تعهد پرداخت ۱۶ درصد عواید شرکتی تا بجه عمل نمی‌کرد بلکه سهم ۱۶ درصد دولت را حتی از عواید عملیات داخلی به وسایلی تنزل می‌داد از قبیل تحویل مواد

نوادرو حانی

۱۳

مصدق ونهضت ملی ایران در کشاکش چپ و راست

رضاشاه و قرارداد داریس

نفتی به نیروهای دریائی انگلیس با تخفیفات عمده و به حساب گذاشتن منابع گزاف بعنوان هزینه با عملیات بدون اینکه حق رسیدگی به اقلام مربوطه را برای دولت قائل بود. طی سال ۱۳۰۶ دولت درصده ارجاع اختلاف به داریس برآمد ولی شرکت با آنکه پیشنهاد داریس موافقت کرد ولی عملاً از اجرای آن جلوگیری نمود.

بعث درباره حکومتی تغییر قرارداد در اواخر سال ۱۳۰۶ شروع شد. طرح پیشنهادها و انجام مذاکرات از سوی ایران در دست تیمورتاش به نیابت از طرف رضاشاه قرار گرفت و از سوی شرکت در دست سر جان گدمن که به تازگی به ریاست هیئت مدیره شرکت منصوب شده بود. در بهمن ماه ۱۳۰۶ شاه به سفیر انگلیس گفت آماده‌ام هر چه مسائل معونه می‌ماند و دستور داد که در همه موضوعها از جمله مسئله نفت در وهله اول با وزیر دربار (تیمورتاش) مذاکره شود. در برابر این دستور اولین تصمیم سر جان گدمن این بود که ارتباطات بین دولت و شرکت که تا آن زمان از طریق سفارت انجام می‌شد از آن بین باید مستقیماً در عهده شرکت قرار گیرد. وی به این منظور یکی از کارمندان ارشد شرکت در خوزستان موسوم به توماس جکس (T.L. JACKS) را با دست مدیرمقیم به تهران فرستاد. جکس در اواخر بهمن ۱۳۰۶ در شهران مستقر شد و بنا را بر ایجاد روابط دوستانه نزدیک با تیمورتاش گذاشت. او در اولین گفتگوها پیش با تیمورتاش متوجه شد که اختلاف عمده طرفین بر سر طرز احتساب حق الامتیاز ایران است و از گزارشی که کمی بعد از شروع کار به لندن فرستاد معلوم گردید که در این مسئله حق را به ایران می‌دهد. مضمون گزارش او این بود: "برای حل مسئله روابط آئینده ما با ایران تنها راه رضایت بخش اینست که شرکت همه گونه کوشش بعمل آورد تا روش کنونی پرداخت حق الامتیاز از سود خالص عملیات نفت در ایران مبدل به روش جدیدی شود، یعنی یک شرکت در ایران متضمن کلیه انتفاعات شرکت که در داخل و خارج ایران تاسیس و حق الامتیاز ایران با شرکت بود آن شرکت پرداخت شود و با ایران در آن شرکت سهم سهیم گردد و در ازای چنین تجدیدنظر از ایران خواسته شود که شرکت را از همه مالیاتها چه داخلی چه خارجی معاف کند و در مورد تاریخ انقضای امتیاز نیز تمهید مناسبی قائل شود". سر جان گدمن در نامه جوابی خود به تاریخ ۶ مارس ۱۹۲۸ (۱۵ اسفند ۱۳۰۶) با قید احتیاط تصدیق کرد که این ضمیمه روش است که مناسب بنظر می‌رسد اما از فحوائی پیشنهادی که خود اضافه کرد معلوم بود که باطناً با نظر جکس دایر بر سهیم کردن ایران در منافع شرکتی خارج از ایران موافقت ندارد. پیشنهاد او این بود که یک شرکت به نام "شرکت بازرگانی نفت جنوب" در ایران تاسیس شود که ایران نتواند در آن سرمایه گذاری کند و مدیرانی به هیئت مدیره آن منصوب کند. (۲)

نش تیمورتاش

جکس که همچنان با تیمورتاش بطور خصوصی مذاکره می‌کرد و جریان آنرا به کدمن گزارش می‌داد، طی نامه‌ای به تاریخ ۱۹ آوریل ۱۹۲۸ (۲۵ فروردین ۱۳۰۷) چنین گفت: "تیمورتاش سخنگوی شاه است، بارهه مذاکرات بردوش او است و حجم کاری که بدست او است و حجم کاری که بدست او انجام می‌شود همواره متعجب کرده است". کدمن نیز تعقیباً این تماس مستقیم با تیمورتاش را تشویق می‌کرد تا بالاخره در تاریخ ۲۵ ژوئن (۴ تیر ۱۳۰۷) جکس به کدمن گزارش داد که تیمورتاش عازم اروپا است و گفته است این مطلب واضح است که هم شرکت و هم دولت تجدیدنظر در قرارداد را لازم می‌دانند. تیمورتاش روز ۲۷ ژوئیه ۱۹۲۸ (۵ مرداد ۱۳۰۷) وارد لندن شد. روز قبل جکس پیامی به این مضمون به کدمن فرستاده بود که "شاه هیچگاه به کسی چه در ارتش چه در محافل دولتی اجازه نداده است که موقعیتی نزدیک به اعمال کنترل مطلق احراز کند بنابراین تیمورتاش مجبور است با حداکثر احتیاط عمل کند تا بتواند وضع کنونی خود را حفظ کند". (۳)

روز ۳۱ ژوئیه (۹ مرداد ۱۳۰۷) تیمورتاش با کدمن مذاکره کرد ولی نتیجه‌ای بدست نیامد و قرار شد ملاقات بعدی در شهر لوزان صورت گیرد. مذاکرات لوزان در تاریخ ۲۴ اوت (۲ شهریور ۱۳۰۷) شروع شد در آن جلسه تیمورتاش یک پیشنهاد ده ماده‌ای طرح کرد که اساس آن تنظیم یک امتیاز جدید به مدت شصت سال از تاریخ امضاء بود. شرایط طرح عبارت بود از تقلیل مساحت مشمول امتیاز، پرداخت حق الامتیاز به میزان تثنی دو شیلینگ نسبت به کلیه نفت تولیدی، تسلیم بلاعوض ۲۵ درصد سهام عادی شرکت به دولت، پرداخت مبلغ ۵۰۰۰۰۰۰ لیره برای تصفیه همه مطالبات مربوط به امتیاز داریس، انحصار تاسیس خط لوله، و به ثبت رساندن شرکت هم در ایران، هم در انگلستان. تیمورتاش در توضیح پیشنهاد خود خطاب به کدمن گفت: "دولت ایران را در عملیات شرکت سهیم کنید، بگذارید دولت احساس کند که با شما شریک است و نفخش در اینست که به توسعه و پیشرفت شرکت در ایران کمک کند آنکه خواهی دید که نظر دولت نسبت به شرکت کاملاً تغییر خواهد کرد".

روز ۲۵ اوت (۳ شهریور ۱۳۰۷) مذاکرات در لوزان تعقیب شد ولی کدمن از مضمون پیشنهاد تیمورتاش اظهار تعجب نمود و گفت اگر دولت ایران در شرایط پیشنهادی خود اصرار ورزد مذاکرات بجای نخواهد رسید. با این حال وعده داد که پس از مطالعه بیشتر نظر خود را اعلام کند. چندماه گذشت و در آن مدت مشورتها در داخل شرکت و دولت انگلیس صورت گرفت و حتی هیئت مدیره با اصول پیشنهادها یعنی سهیم نمودن دولت ایران در شرکت و قبول انتصاب نمایندگان از طرف دولت در هیئت مدیره و تقلیل مساحت و تصفیه مطالبات گذشته موافقت کرد.

وزارت خارجه و خزانه داری نیز ترتیباتی را که در نظر گرفته شده بود قابل قبول دانستند و در تاریخ ۲۳ نوامبر ۱۹۲۸ (۲ آذر ۱۳۰۷) به کدمن ابلاغ شد که دولت انگلیس ایرادی به شروع مذاکرات در زمینه پیشنهادی ندارد. مشروط بر اینکه اکثریت و سهیم سهام شرکت کماکان برای دولت محفوظ بماند و سهامی که به دولت ایران تخصیص داده می‌شود غیر قابل انتقال باشد. با این حال چون کدمن این جریان را به تیمورتاش اطلاع نمی‌داد یک حالت بی صبری در تهران بروز کرد. در تاریخ ۲۶ آبان ۱۳۰۷ رضاشاه از مصطفی فاتح خواست که پیام زیر را از طرف او به شرکت ابلاغ کند: "وضع کنونی روابط ایران و شرکت رضایت بخش نیست ترتیب فعلی کهنه و دوام ناپذیر است و باید بزودی تغییر داده شود و تغییری که داده می‌شود باید در جهت تامین منافع ایران باشد". اما تیمورتاش بی صبری و ناراضی بیشتری نشان داد. در تاریخ ۱۵ نوامبر (۲۴ آبان ۱۳۰۷) جکس به کدمن چنین گزارش داد: تیمورتاش ضمن مذاکره خصوصی گفت اگر تا بهار آینده من همینطور مایوس باشم از شما بخواهم گشت و باشما بخواهم جنگید و شما درم تغییر جبهه‌ای خواهید دید. من می‌بینم که شما در وسط بیابان وسایل آسایشی برای خود فراهم کرده‌اید که از وضع ۹۹ درصد مردم تهران بهتر است. در همان ماه روزنامه‌های شفق سرخ و ستاره ایران مقالاتی به این مضمون می‌نوشتند که سرمایه داران خارجی در گذشته حکومت ضعیف ایران را فریب داده و ترتیباتی به ضرر ملت به ایران تحصیل کرده‌اند و بمورد احساسات ملی بر موجبات ناراضی از قرارداد داریس می‌افزود.

در تاریخ ۲۹ دسامبر ۱۹۲۸ (۸ دی ۱۳۰۷) کلابو CLIVE سفیر انگلیس طی نامه‌ای خطاب به چمبرلین اظهار نظر کرد که "تجدیدنظر در امتیاز بیش از یک مسئله حق الامتیاز است، آزماینه اراده ملی است".

توقیف نصرت الدوله فیروز

سر جان کدمن بعد از سکوت چندماهه بالاخره تصمیم گرفت به تهران برود و نتیجه مطالعه‌اش را حضوراً به شاه در میان گذارد. روز ۲۹ بهمن ۱۳۰۷ وارد تهران شد. روز اول اسفند بحضور رضاشاه باریافت و درباره وضع بازرگانی نفت و تشکیلات ویرانه‌های شرکت و علاقه مندی خود به حفظ روابط حسنه بین شرکت و دولت توضیحاتی داد. سپس در تاریخ ۱۵ اسفند طرح قرارداد جدیدی به تیمورتاش تسلیم نمود. بررسی این طرح از طرف ایران بیش از آنکه تصور می‌شد بطول انجامید چون رضاشاه دستور داده بود دولت دیگر یعنی داور و نصرت الدوله فیروز به تیمورتاش ملحق شوند و در مطالعه پیشنهادها شرکت کنند. این هیئت سه نفری از روز ۲۷ اسفند ۱۳۰۷ تا ۴ فروردین ۱۳۰۸ با کدمن مذاکره کردند و معلوم گردید که در برابر طرح پیشنهادی شرکت، پیشنهادهای ایران ناظر به ترتیبات زیر است: سهیم شدن ایران به میزان ۲۵ درصد در شرکت اصلی و شرکتی تابعه، پرداخت حق الامتیاز از قرار تثنی دو شیلینگ، استرداد تقریباً سه چهارم ناحیه امتیاز، تضمین یک حداقل پرداخت سالانه، پرداخت مالیاتها و عوارض، باقی ماندن سهام اختصاصی در دست دولت ایران حتی بعد از انقضای مدت امتیاز، (در ازای این شرایط) تمدید قرارداد امتیاز به مدت بیست سال و بر خورداری شرکت از پشتیبانی معنوی دولت.

کدمن و تیمورتاش تا تاریخ ۹ فروردین ۱۳۰۸ درباره پیشنهادهای مزبور مذاکره کردند ولی توافق حاصل نشد زیرا کدمن قسمتی از آنها بخصوص پیشنهاد تضمین

نامه‌ها و نوشته‌ها

حاج تمام یا قسمتی از نامده‌های خوانندگان عزیز فقط برای بازتابیدن نظرات و عقاید برداشت‌های شخصی نویسندگان نامه‌هاست. با آرزوی سود که طبع و بشرنا مده‌ها و نوشته‌های خوانندگان لزوماً به معنای موافقت و هم‌رانی ارگان مرکزی نیست. مشاورت ملی ایران با مفاد همه این نامه‌ها نیست. این صفحات در حقیقت بازتاب‌دهنده نظرات و عقاید خوانندگان و بمنزله تریبون آزاد است.

بک مارکیست ایرانی :

توجه روز افروز ملت

به بختیار

دو سال پیش نویسنده‌ای در مقاله‌های پیرامون سازمان مجاهدین خلق نوشتیم و مجاهدین دوروی یک سکه‌اند. واقعیتی که امروزه پس از ۷ سال حضور نامشروع جمهوری اسلامی و کارنامه سیاه سازمان مجاهدین برهرادم عاقل و بالنی روشن است و با توجه به بررسی‌های فراوان درباره عملکرد مجاهدین نیازی به تکرار مکسرات نیست اما یک قضیه که این روزها مجاهدین را همچون گرگ تیرخورده‌ای بمرز جنون کشانده است، گزارشات و اخبار ناگوار پیرامون آرزوهایی برپا درفته اینان است که خبر از مرگ و از دست رفتن پایگاه اینان در میان خوش‌باوران میدهد. یک مسافر ایرانی که حدود چند روز پیش به فرانسه آمده است و اتفاقاً از معتقدان به مارکسیسم است با افسردگی و تاسف غیر از افزایش محبوبیت روزافزون دکترین بختیار بعنوان عامل نجات ایران از جنگ ملاحظا میدهد. این هموطن چقدر گفتگو پیرامون اوضاع ایران و افکار عمومی نسبت به اپوزیسیون گفت: "دیگر این را نمی‌شود انکار کرد. فشار جو اختناق و استبداد و آگاهی نسبی ملت از حوادثی که طول ۷ سال ایران را به خرابی‌های مبدل ساخت و انشعابات فراوان درون گروه‌های سیاسی و اشتباهات پی در پی رهبری مجاهدین، ضمن روشن دست‌همه و جدا شدن خط خادمین از خائنین و به واقعیت پیوستن همدارهای بختیار، حالا همه نگاه‌ها را بسوی وی جلب نموده است، متأسفانه حالا پس از گذشت ۷ سال جزر و مد، اکثریت مسردم بختیار را میخواهند. بدون شک مجاهدین از بازتاب افکار عمومی ملت ایران توسط عاملان خود آگاهند و بهمین دلیل است که این روزها با جنگ و دندان، با خشم و نفرت و با کینه و تمصب بیشتر از گذشته دست به اعمال خشونت آمیز درکنار درپورگی در جهت جذب و فریب هموطنان آواره خارج از کشور میزنند. (...)

پریسا - تهرانی

نوبت شادی ما

به اخبار تلویزیونی نگاه میکردم و به خبرهایی که از گوشه و کناره‌ها بدست می‌آید شکر رسیده بود گوش می‌دادم که ناگهان یکی از آن خبرها توجه مرا جلب کرد و آن این بود "دووالیه" دیکتاتورها شیبی از کشور گریخته است. و بدنبال آن اهالی هاشمی را دیدم که غرق خوشحالی و رقص و پایکوبی بودند و همینطور بناهندگان سیاسی آن سرزمین را - که در دوران اختناق مجبور به ترک کشور شده بودند - و در ایالات متحده زندگی می‌کردند - که همه آنان پیروزی را جشن گرفته بودند، دوربین بناهنده‌ای را نشان می‌داد که با شادی می‌گفت: آماده‌ایم تا به کشور بازگردیم. دانشجویی را دیدم که می‌گفت: بزودی پس از پایان تحمیلات با زخوام گشت تا کشور را بسازیم.

بیندا زند، در آن، ترجمه "تحت اللفظی" و یا عبارات "غیر معمول" ندیدند بلکه بردواری فهم چنین نظریه‌هایی برای کسی که مسیوق به مظالم است، تخصصی نباشد تا کید گذاشتند. این البته به هیچ رو به معنی آن نیست که ادعا کنم ترجمه خوب و بی‌خطای کرده‌ام، بلکه می‌خواهم بگویم که اگر مترجم با تجربه‌تر و ورزیده‌ای بدان اقدام کرده بود، حتماً ترجمه رساتری از آب درمی‌آمد. با این حال مطمئنم که با زهم مطالبی درمقاله یافت می‌شود که فهمان بدون مراجعه به مطالبی دیگر و بدون مطالعه منابعی دیگر، دشوار می‌نمود.

اگر سخنان واعظ شیرین بیانی برای مردم عادی قابل فهم است، دلیلش تنها زبان ساده‌ای نیست، این نیز هست که "اولاً" او وارد "معقولات" و مفاهیم انتزاعی علم کلام اسلامی نمی‌شود و ثانیاً "برای قابل فهم گرداندن گفته‌ها پیش از داده‌ها و اطلاعات و عناصر و تشبیهاتی که می‌گیرد که نمونه‌هاشان از پیش در فرهنگ عامه وجود داشته و بینا براین برای عوام ملموس است. آقای افشار عزیز ما، واعظی را که ساده‌گویی و به زبان عامه سخن گفتن شهرت دارد مثال می‌آورد. املاً از خواننده محترمان می‌پرسم که اگر این واعظ قرار بود درباره داستان عالم قدیم استیاء حادث، یا "چوهر مرسل" یا "انوار مجرد" و "انوار قاهره" و بسیاری مباحث و مفاهیم انتزاعی دیگر که مورد بحث علما بوده، برای مردم سخن می‌گفت، آیا زبان ساده‌اش (بگذریم از حد سوادش) اجازه می‌داد این مطالب را برای مردم قابل فهم گرداند؟ چنان که می‌دانید، امام فخر رازی چنان در ساده‌کردن علوم اسلامی شهرت داشت که درباره‌اش می‌گفتند:

فخر رازی علم را چی می‌کند پیش طفلان ریزد و تی تی کند ما اگر بد کتاب لباب الاشارات او که اتفاقاً بیت بالا در رابطه همان سروده شده نگاه می‌کنیم، خواهیم دید که بدون مطالعه قبلی در حوزه‌هایی به جز آن کتاب، چیز زیادی از آن نخواهید فهمید (بنده هم نفهمیدم).

آیا آن واعظ و واعظ دیگر قادرند درباره افکار و آرای میرداماد که درباره دشواری فهمی‌اش گفته‌اند: صراط المستقیم میرداماد مسلمان نشود کافر مینماید عباراتی ساده و قابل فهم همگان بیابند و آیا تاکنون یافته‌اند؟ عرض از این حرف‌ها این است که عرض کنم "هر سخن جایی و هر نکته‌مکانی دارد" مترجمی که می‌خواهد مطلبی را به فارسی برگرداند که روش نویسنده‌اش متأسر از روش معتزله و ابن سینا و ... علاوه بر آن نقد عقل محض" کانت و "نقد عقل دیالکتیکی" سارتر و ... است، چگونه می‌تواند شیوه بیانی‌اش آخوندها و واعظ‌های ایرانی را در پیش گیرد و مطلب را "ساده" کند؟

روشن است که آقای محمد ارگون که خود سال‌ها در پژوهش‌های مسایل عمیق گذاشته، درمباحثه خود روی سخنش با خواننده‌ای است که در موارد بالا دارای اطلاعات عمیق قبلی است. مترجم هم به برگردان آن مباحثه، چنان که هست، به فارسی بسنده می‌کند و فرض بر این است که اگر هم خواننده همه آن را نفهمد، دست کم می‌تواند کلیه‌ها را برای ادامه مطالعه در زمینه‌های یادشده، در مقاله پیدا کند و برود ببیند که مثلاً معتزله چه می‌گفته‌اند با اما نول کانت چه کرده که آقای ارگون آن را سرمشق خویش قرار داده است.

در پایان شاید بی‌فایده نباشد که چند توضیح کلی و مختصر درباره افکار آقای ارگون بدهم. اما پیش از آن تذکر نکته‌ای را لازم می‌دانم. یکی این که توضیحات من بیشتر در پاسخ به پرسش آقای افشار است که می‌خواهد بداند از بیانات آقای ارگون چه نتیجه‌ای متصور است. و بنا بر این توضیحاتی است در رابطه با "نتیجه‌گیری" که می‌توان از پژوهش‌های این دانشمند حاصل کرد و به هیچ وجه خواننده را از ادامه مطالعه رجوع به آثار وی بی‌نیاز نمی‌گرداند. هدف ارگون را می‌توان چنین خلاصه کرد: وی می‌کوشد تمدن اصیل اسلامی

بر صورت تمام آنان خنده‌ی بی‌روزی را مشاهده می‌کردم و نمی‌دانم چرا احساس آنان به من که یک ایرانی هستم، منتقل شده بود و شادی آنان را درک می‌کردم، با خود گفتم: آیا چنین روزی در انتظار ما هم هست؟ آیا روزی بدران و مادرائی که فرزندان‌شان بدست این رژیم در زیر خاکها خفته‌اند، آیا پناه‌هندگمان و آوارگان ایران که به خاطر سرکوب و خفقان مجبور به جلا وطن شده‌اند، آیا آنان که به خاطر عقایدشان در بیست و دیوارهای بلند و درون اتاق‌های تاریک بسر می‌برند، آیا اهالی جنوب و غرب کشور من که زندگیشان به خاطر جنگ‌احقانه این دیوانگان با خاک یکسان شده است، آیا همه ما روزی مانند اهالی هاشمی از نادمانی خواهیم خندید؟

سعید - ایراندوست
ایالات متحده
۱۵ فوریه ۱۹۸۶

پاسخ مترجم به خواننده:

واعظ و معقولات

خواننده گرامی، آقای افشار، در نامه‌ای به قیام ایران (شماره ۱۲ دوره جدید) به غیرقابل فهم بودن ترجمه من، مباحثه با محمد ارگون که در شماره ۸ نشریه به چاپ رسیده بود، ایراد گرفته می‌نویسد: "همان طور که همگی می‌دانیم و دیده‌ایم، وقتی واعظی به زبان ساده که قابل فهم و درک عام است سخن می‌گوید، مجلسش گویا شونده‌ها نش روز به روز زیادتر می‌شوند، و نتیجه می‌گیرد: روزنامه‌ها باید مطالبش به بیانی ساده و قابل فهم خواننده نوشته شوند. آقای افشار سپس ترجمه من را ملاحظه فرمایید نمونه آورده گفته است که آن را "من به مرتبه خواندم و آخر نفهمیدم که مقصود از این مقاله چیست و با این عبارات غیر معمولی و غیرمانوس چه نتیجه‌ای از آن متصور است". و افزوده که "مترجم محترم نتوانسته مقصود نویسنده را خارجی را به فارسی تبدیل و متنکس سازد بلکه لغات را تحت اللفظی به فارسی ترجمه کرده که در نتیجه کلمات فارسی است (کلمات غیرفارسی هم بسیار دارد) ولی عبارات غیرقابل فهم و به زبان عادی فارسی نیست". پیش از هر چیز از توجه و علاقه‌ای که این خواننده عزیز به چگونگی مطالب مندرج در این نشریه و از جمله به ترجمه من نشان داده و زحمت کشیده و ایرادات خود را گوشزد کرده است، به نوبه خود شکر می‌کنم و خواهم کوشید در کار خود تا حد ممکن ترجمه‌ای رسا ارائه دهم، اما در همین جا تأکید می‌کنم که تا حد ممکن، چرا که "اولاً" معتقد نیستم که بتوانم با همه کوشش‌های من می‌کنم کار بی‌عیب و نقصی ارائه دهم و ثانیاً "به نظر من (که می‌تواند نادرست هم باشد) وظیفه یک مترجم پیش از آن که ساده نویسی و به زبان واعظی بیان کردن باشد، کوشش در حفظ امانت در ترجمه است. ساده نویسی در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرد و گاهی وقت‌ها به علت وجود دشواری در متن اصلی (چه از نظر محتوای کلام و چه از لحاظ شیوه بیانی آن)، تقریباً ناممکن می‌شود. در مقاله یادشده احتمالاً ضعف از من مترجم بوده است (هر چند هنگامی که از یکی دو تن از استادانم خواهش کردم نگاه‌های بسه آن

را با تمدن اصیل غرب پیوند بزند. در این راه، او هم به سنت‌ها و روش‌های اسلامی پیش از قرن پنجم هجری تکیه می‌کند و هم به روش‌های پیدا شده در فلسفه و علوم انسانی معاصر در غرب. در نظر او، برخلاف اعتقاد متعصبانی که هم در میان مسلمانان یافت می‌شوند و هم در نزد مسیحیان و یهودیان و غیره، تضاد قائل شدن میان این دین‌های ابراهیمی، ریشه‌های سیاسی یعنی غیردینی دارد و به ما هیبت خود دین‌ها مربوط نمی‌شود. او حتی با از این هم فراتر گذاشته معتقد است که دین‌های زرتشتی، مانوی، یهودی، مسیحی و اسلام، همگی محصول حوزه فرهنگی مشترک اند و خوباوندی-هایشان بسیار پیش‌تر از اختلافاتشان است. بنا بر این پیوندی که او می‌خواهد، نه فقط لازم بلکه ممکن است. (...)

علی - مجیدیان

مذاکرات کمیته فرانسوی ضد جنگ

بقیه از صفحه ۱
تعداد شخصیت‌هایی که به عضویت کمیته‌ها در آمده‌اند، در فرا نیسه از یکصدوسی تن تجاوز می‌کند و در آنجا حدود ۵۰ نفر و در انگلستان نیز دهها تن به عضویت کمیته‌ها در آمده‌اند. در سوئیس و ایتالیا نیز کمیته‌های ضد جنگ متشکل از شخصیت‌های صاحب نام تشکیل شده است. آقای "بریس لالوند" رهبر معروف جنبش محیط زیست در فرانسه و کاندیدای دوره پیش ریاست جمهوری فرانسه، در جمع هیأت نمایندگان کمیته فرانسوی ضد جنگ، برای مذاکره با مسئولان دولتی فرانسه جمهوری اسلامی و عراق حضور داشته است. آقای بریس لالوند، درباره واکنش سفیر عراق در مقابل تلاش‌های صلح جویانه کمیته فرانسوی ضد جنگ می‌گوید: "سفیر عراق نقطه نظرهای دولت عراق را درباره مسئولیت‌های مربوط به شروع جنگ اعلام کرد. از تشکیل کمیته فرانسوی ضد جنگ و تلاش‌های ما اظهار خوشحالی نمود و اعلام داشت که عراق همواره برای پایان دادن به تیرک خاصه و شروع مذاکرات صلح اظهار آمادگی کرده است. همچنین سفیر عراق اعلام داشت که ما بدون قید و شرط پیشنهادش را می‌پذیریم و تنها شرط ما بازگشت به پشت مرزهای بین‌المللی است و بدین ترتیب حتی موافقتنامه‌های ۱۹۷۵ الجزایر نیز رد نمی‌کنیم - مافا "برای اینکه حاضرم از زمین‌نجگری و داری ۵ رئیس پیشین کنفدراسیون کشورهای غیرمتعهد در این زمینه استقبال کنیم. آقای بریس لالوند در زمینه نتیجه مذاکرات هیأت نمایندگان کمیته فرانسوی ضد جنگ با مسئولان سفارتخانه‌های جمهوری اسلامی در پاریس می‌گوید: "آنها نیز ظاهراً با ترک مخاصمات مشروط بر آنکه انجام به درخواست رژیم جمهوری اسلامی تضمین شود موافقت کردند. این سخاوت عیار و ننداز: ۱ - بازگشت نیروهای دوطرف درگیر به پشت مرزهای قانونی دو کشور که در موافقتنامه‌های ۱۹۷۵ الجزایر مشخص شده است. رژیم تهران مدعی است که هنوز قسمتی از خاک ایران در اشغال نیروهای عراقی است. ۲ - پرداخت غرامت جنگی که می‌باید طی مذاکرات مقدار رونحوه پرداخت آن تعیین شود. ۳ - معرفی عراق به عنوان مسبب جنگ و کردن محکوم کردن آن.

درگذشت استاد پنهان

در آخرین لحظاتی که صفحات روزنامه بسته می‌شد، آگاه شدیم، که غلامحسین بنان هنرمند برجسته و پسر آواره میهن ما درگذشته است. غلامحسین بنان نقشی مهم در شکوفایی موسیقی سنتی ایران ایفا نمود و با صدای گرم و تکنیک برورده خود آثار دل‌انگیزی برگنجینه موسیقی آوازی افزوده است. درگذشت استاد بنان راجه جامعه موسیقی ایران و به با زمانندگان او تسلیت می‌دهیم روانش شاد باد.

بیست سال پس از مرگ دکتر محمد مصدق: ۱۳۶۱-۱۳۲۵

جاودانگی یک رهبر

بخیه از صفحه ۳

افرادی برای ادامه جنگ یافت شود دست از جنگ بر نمی دارند تا به مقصود خود برسند یعنی یا فاتح شوند و یا قطعاً شکست بخورند. خلاصه اینکه اگر جنگی در گرفت هر یک از دو بلوک که فاتح شوند دول کوچک را تحت نفوذ خود قرار می دهند و فقط فایده ای که از بیطرفی عاید می شود حفظ نفوس و جلوگیری از عواقب وخیمی است که در هر جا جنگ روی داده آنجا با خاک زیر و زیر شده است.

۳) تجدید روابط بعد از انعقاد قراردادی که بشود حقوق و وظایف دولتی را معلوم کند یعنی اصولی برای روابط آتی دولتین تدوین شود که طرفین آن اصول را رعایت کنند و تمام اختلافات ناشیه از ملی شدن صنعت نفت و تأدیة غرامت به کلی حل شود. نتیجه تجدید روابط بدون انعقاد قرارداد این است که دولت انگلیس تدریجاً همان وضعیت سابق را به وسیله دولت های که خود روی کار می آورد در ایران برقرار کند.

پس تمام اینها ایجاب می کرد که دولت اینجانب سقوط کند و چون از طریق مجلس این کار عملی نبود قضیه نهم اسفند پیش آمد ولی نتیجه نداد. در مجلس شورای ملی هم بین نمایندگان موافق دولت اختلاف افتاد و ممکن بود در آتیة نزدیک بعضی از نمایندگان موافق نیز از موافقت با دولت عدول کنند. مجلس از بین رفت. پس یگانه علاج این بود که دستخطی صادر و به طوری که همه می دانند ابلاغ شود.

اکنون باز در مقام آخرین دفاع بر می آیم و عرض می کنم که بر طبق سوابق عیدیه، هیچ نخست وزیری با حضور مجلس بدون استیضاح و رأی عدم اعتماد مجلس از کار برکنار نشده و یک ساعت بعد از نصف شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ که دستخط شاهنشاه ابلاغ شد بناسر هر یک از دو قول یعنی موافقین و مخالفین با قرار نمود، مجلس شورای ملی وجود داشته است و اینجانب چه از نظر قانون، چه از نظر صلاح مملکت نخواستم که دست از کار بکشم و می خواستم قضیه نفت را که بسیاری تشنه حل آن بودند شرافتمندانه حل کنم و به فرض اینکه نمی خواستند قرارداد شرافتمندانه ای با دولت اینجانب منعقد کنند وضعیات اقتصادی مملکت طوری شود که بدون عواید نفت مملکت بتواند روی پای خود بایستد و آزادی و استقلال که برای هر فرد یا مملکت یک قضیه حیاتی است از بین نرود.

راجع به اینکه موارد دیگر مذکوره در کیفرخواست منطبق با ماده ۳۱۷ نیست مشروحاً به عرض دادگاه رسیده است به این معنا که هیچ یک از عملیات اینجانب به منظور یکی از سه موضوع مندرج در ماده ۳۱۷ نبوده است.

آری تنها گناه من و گناه بزرگ و بسیار بزرگ من این است که صنعت نفت ایران را ملی کرده ام و بساط استعمار و اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیم ترین امپراطوریهای جهان را از این مملکت برچیده ام و پنجه در پنجه مخوف ترین سازمانهای استعماری و جاسوسی بین المللی در افکنده ام و به قیمت از بین رفتن خود و خانواده ام و به قیمت جان و عرض و مالم خداوند مرا توفیق عطا فرمود تا با همت و اراده مردم آزاده این مملکت بساط این دستگاه وحشت انگیز را در نوردم. من طی این همه فشار و ناملایمات، این همه تهدید و تضيیقات از علت اساسی و اصلی گرفتاری خود غافل نیستم و به خوبی می دانم که سر نوشت من باید مایه عبرت مردانی شود که ممکن است در آتیه در سراسر خاورمیانه در صدد گسیختن زنجیر بندگی و بردگی استعمار برآیند.

روز نهم اسفند سال قبل طنابی را که برای انداختن به گردن من آورده بودند همه دیدند. آن روز



هم اگر موفق می شدند می گفتند مردان مسلمان وطن پرست شاهدوست سزای یک مرد خائنی را کف دستش گذاشتند.

من می خواهم از افتخاری که نصیب آن مرد شده یعنی توانسته است متهم لجوج و عنود ردیف یک را که برای اولین بار از روی لجاج و خیره سری به جنگ با استعمار بر خورسته روی کرسی جرم و جنایت نشانیده استغاده کنم و شاید برای آخرین بار در زندگی خود ملت رشید ایران را از حقایق این نبرد وحشت انگیز مطلع سازم و مرده بدم:

مصطفی را وعده داد الطاف حق گر بمیزی تو نمیرد این ورق

حیات و عرض و مال و موجودیت من و امثال من در برابر حیات و استقلال و عظمت و سرافرازی میلیونها ایرانی و نسلهای متوالی این ملت کوچک ترین ارزشی ندارد و از آنچه برایم پیش آورده اند هیچ تأسف ندارم و یقین دارم وظیفه تاریخی خود را تا سرحد امکان انجام داده ام. من به حس و عیان می بینم که این نهال برومند در خلال تمام مشقت هایی که امروز گریبان همه را گرفته به ثمر رسیده است و خواهد رسید. عمر من و شما و هر کس چند صباحی دیر و یسار زود به پایان می رسد. ولی آنچه می ماند حیات و سرافرازی یک ملت مظلوم و ستم دیده است. آن مرد گفت که من و اقدامات دولتم سبب شد که آبروی ایران و ایرانیان در انظار خارجیان ریخته شود و لابد الآن که من و همفکران و همکاران مرا به نام مجرم و جانی و خائن می نامند و روی گزینی اتهام من نشانند آبروی ریخته شده باز می گردد. آن مرد باید بداند که اقداماتش برای بازگشت حیثیت از دست رفته در انظار جهانیان کافی نیست و باید صبر کند تا پس از افتتاح مجدد سفارت و کنسولگری هایی که بسته شده و پس از استقرار مجدد کمپانی سابق نفت جنوب به همان لباس یا به لباس یک کمپانی بین المللی آنوقت ادعا کند که لکه تنگ ملی شدن صنعت نفت و ملی شدن شیلات و... از دامان او و حامیانش زدوده شده است. چون از مقدمات کار و طرز تعقیب و جریان دادرسی معلوم است که در گوشه زندان خواهم مرد و این صدا و حرارت را که همیشه در خیر مردم به کار برده ام خاموش خواهند کرد و دیگر جز این لحظه نمی توانم با هموطنان عزیز صحبت کنم. از مردم رشید و عزیز ایران مرد و زن تودیع می کنم و تأکید می نمایم که در راه پرافتخاری که قدم برداشته اند از هیچ حادثه ای نهراسند و یقین بدانند که خدا یار و مددکار آنها خواهد بود.

رئیس: تمام شد؟

دکتر مصدق: بله، بله، تمام شد.

رئیس: جلسه را ختم می کنم و جلسه آتی فردا ساعت هشت و نیم خواهد بود.

(جلسه سی و چهارم، شنبه ۲۸ آذر ۱۳۳۲ آخرین دفاع محقق در دادگاه بدوی نظامی)

اختلاس و تماس با عشا بر یا غی بازداشت و (پس از هشت سال زندانی) کشته شد. تیمورتاش به اتهام همدستی با فیروز مورد سوءظن قرار گرفت و موقتاً برکنار شد. وی در تیرماه ۱۳۰۸ طی مکاتباتی با حسین علا (سفیر ایران در پاریس) اظهار نمود که دولت و شرکت نفت انگلیس دست به تحریکاتی علیه آرامش و امنیت کشور می زنند و دستسور داد علا با وزیر خارجه انگلیس مذاکره و همکاری او را برای متصرف نمودن دولت انگلیس از روش "اشکال تراشی نسبت به دولت ایران جلب کند. (۶) در این ضمن روزنامه های تهران فکر " الفای امتیازاتسی را که دولتهای فاسد گذشته به بیگانگان داده اند تبلیغ می کردند.

خواهد کرد. وی همچنین امکان بروز مخاطراتی از ناحیه عمال شوروی را یادآوری شد البته دولت توجه داشت به اینکه دومین کنگره حزب کمونیست ایران که در ماه دسامبر ۱۹۲۷ (آذر - دی ۱۳۰۶) در ارومیه تشکیل شد طی قطعنامه ای که صادر کرد ضبط همه تا سیات شرکت نفت انگلیس و ایران و انحصار امتیازات خارجی را جزو هدفهایش اعلام نمود. (۴) عملاً نیز عمال حزب در اوایل سال ۱۳۰۸ دست به تحریکاتی بین کارگران نفت زد و اغتشاشاتی در آبادان به وجود آوردند به این ترتیب چون نه تیمورتاش حاضر به تعدیل پیشنهادهایش گردید نه کدمن از نظریه مخالفتش عدول کرد، مذاکرات تهران به بن بست کشیده و کدمن برای مشورت بسا هیئت مدیره شرکت ولی بدون اظهار امیدواری بلکه با این پیش بینی که پیشنهادهای ایران در محافل مالی ایجاد وحشت خواهد کرد (۵) به لندن برگشت. بین ۷ مه و ۱۳ سپتامبر ۱۹۲۹ (۲۷ اردیبهشت و ۲۲ شهریور ۱۳۰۸) کدمن بیش نویسی قرارداد جدیدی تهیه کرد و بوسیله کمیسر نفت در لندن به ایران فرستاد ولی تیمورتاش چندبار برای تجدید مذاکره تقاضای مهلت نمود و موضوع بیش از یک سال معوق مانده، هر چند قرائنی وجود داشت که نشان می داد بسسه استثنای موضوع تضمین حداقل پرداخت سالانه طرفین زیاد از یک دیگر دور نبودند. در این فاصله اتفاقات غیرمترقبه ای رخ داد. نصرت الدوله فیروز به اتهام

مؤاد روحانی

۱۳

مصدق

ونهضت ملی ایران

در کشاکش چپ و راست

بخیه از صفحه ۹

حداقل پرداخت سالانه را با این استدلال که وقتسب بنا بر مشارکت باشد طرفین در سود و زیان تساویاً سهیمند و تضمین حداقل درآمد یک طرف مخالف اصل مشارکت و به زیان شرکای دیگر است. افراطی تلقی می کرد و تنبیه اینگونه شرایط را لازم می شمرد در حالی که تیمورتاش اظهار می کرد مجلس شورا با هیچ شرایطی کمتر از آنکه پیشنهاد شده بود موافقت

- ۱ - Ferrier: The History of the British Petroleum Company P. 591
- ۲ - Ferrier P. 96 - 97
- ۳ - همان مآخذ صفحه ۶۰۰
- ۴ - Cabih P. 58
- ۵ - Ferrier, P. 609
- ۶ - همان مآخذ صفحه ۶۱۰

